

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال چهارم
شماره ۴۸ - اسفند ۱۳۸۲ - مارس ۲۰۰۴

گرشمة جمهوری و خشم سلطنت

حضور نظامی امپریالیسم در منطقه، تضاد اروپا و آمریکا و تلاشی که در آستانه آن به عمل آوردند تا فشارشان بر جمهوری اسلامی ایران افزایش یابد صفتی جدیدی در میان اپوزیسیون ایران بوجود آورد. واقعه ۱۱ سپتامبر فقط آمریکا را تکان نداد، اپوزیسیون ایران را نیز تکان داد.

امپریالیسم آمریکا به بهانه فاجعه ۱۱ سپتامبر افغانستان، ممالک عربی حاشیه خلیج فارس، ممالک آسیای میانه، آذربایجان، گرجستان، عراق را مستقیماً و ترکیه و پاکستان را غیر مستقیم اشغال کرد. از زباله‌دان تاریخ ساواکیهائی را که لای پوست پیاز خوابانده بود تا بوی تعفنشان مشامها را نیازارد از خاکروبه‌ها بیرون کشید و مدعی بی تاج و تخت پادشاهی بر باد رفته ایران را آموزش سخن پراکنی داد و مبالغه‌گزاران به جیبش ریخت تا نقش لولوی سر خرمن را برای جمهوری اسلامی بازی کند. روشنفکران رستگار شده و خرقة درباری به تن کرده را نظیر باقر پرهام، میرفطروس و نظایر آنها قطار کردند تا در مزایای سلطنت قلم زنند و زبان در ستایش جلال بگویند و آنرا در شهر شهدا فرشته بخوانند.

سلطنت پلیمان دموکرات شده و در حقیقت طلبکار از آب در آمده مدعی شدند که مشروعیت آنها بر جاست زیرا آنها قربانی یک انقلاب تفریبی و یک انتخابات فرمایشی شده‌اند و کدام "انسان دموکرات و شریفی" است که این ظلم را بر ما روا دارد و شایسته بداند. حقی باطل شده و خسارتی فراوان وارد کرده است. باید به یاری مظلومان و بنادرتی دشنام خوردگان آمد و تاج کیان را بر سر جوانکی گذاشت که بی تقصیر و بی‌گناه، سفیدتر از شیر و سیاه‌بخت‌تر از قیر، مستمند، یتیم، نان‌آور چند سر عائله فراری و تحت تعقیب از همه جا رانده و از همه جا مانده و نیازمند کمک خلق است. آنگاه خواستند که هواداران حقوق بشر از حقوق نقض شده وی در انقلاب و ستمی که به وی و خانواده‌اش رفته است دفاع کنند، ... ادامه در صفحه ۲

کنفرانس احزاب برادر و لنینیسم

اتخاذ یک تاکتیک - تاکتیکی که ما را به توده‌ها پیوند زده، رهبری سیاسی ما را تامین و چشم اندازه‌های انقلابی را تقویت نماید - کنفرانس اوضاع و احوال بین‌المللی را بلحاظ سیاسی مورد ارزیابی قرار داد. با این کار، کنفرانس بر لزوم مبارزه بخاطر پایان دادن به سیادت سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم در جهان تاکید ورزید.

دوم

الف - کنفرانس تاکید کرد که چطور بحران عمومی سرمایه داری - همان بحرانی که با گذار سرمایه داری بمرحله انحصار پا گرفت - پیوسته بعق می‌گراید: شرایط کار و زندگی خرابتر میشوند، تضادهای اساسی.... ادامه در صفحه ۵

شعله‌ایکه خاموش نمی‌شود

می‌گفتند که اگر صدام حسین پیدا شود مقاومت مردم عراق در هم می‌شکند و کمر تروریسم می‌شکند. می‌گفتند که اگر صدام حسین را دستگیر کنند و در روز روشن در رسانه‌های گروهی پوزه‌اش را بخاک بمالند، با شگردهای امپریالیستی بهت زده‌اش کنند، تحقیرش نمایند و سپس بعد از گذشتن خراشان از پل، وی را با یک بر چسب اسیر جنگی به حفره بیاندازند، مردم عراق با یکوبی کرده و برای امپریالیستها دست می‌زنند و هورا می‌کشند.

می‌گفتند که اگر پای امپریالیسم آمریکا به منطقه باز شود، عروس دموکراسی و لعبت آزادی همه را در آغوش می‌گیرد و از پیر و جوان از کام آنها سیراب می‌شوند.

می‌گفتند چنانچه پای آمریکا.... ادامه در صفحه ۶

به حزب طبقه کارگر ایران پیوندید

اختلاط در هم برهمی از کسانی نیست که هرکس به ظن خویش به این اتحاد پیوسته است، بلکه سازمانی است که پرچم روشنی را با خواسته‌های روشن و با حدود و ثغور بر دست گرفته و خواسته‌های خویش را برای کسب قدرت سیاسی مطرح می‌کند و بر محور آن طبقه کارگر را بسیج می‌نماید.

اتحادهای غیر اصولی که سایه‌بانی برای کتمان بی برنامه‌گی، گذراندن وقت، و فقدان هویت پرولتری است ترکیب وحشتناکی از مخالفین مارکسیسم و موافقین آن است که اولیها سرانجام آخریها را از حیث نظری با با اولیها آشتی می‌دهند و آنها را بتدریج به تابعیت مخالفین مارکسیسم در می‌آورند. در این میان خطوط تمایز روشن قربانی وحدت طلبی غیر اصولی می‌گردد که در طی زمان کمونیستهای اصیل را از مبارزه خسته و مایوس می‌گرداند.

کمونیستها هرگز مجاز نیستند عناصر ضد کمونیست و اپورتونیست را تحت لوای قرائنهای مختلف از مارکسیسم در درون صفوف خویش تحمل کنند و آن انحرافات را با رنگ و روغن "دمکراسی درون حزبی" آرایش دهند. حزب طبقه.... ادامه در صفحه ۷

کنفرانس احزاب مارکسیستی-لنینیستی جهان برای بحث و تبادل نظر در مورد سیمای سیاسی جهان کنونی و تحولاتی که در عرض سال گذشته در آن بوقوع پیوسته است در جمهوری دومینیکن تشکیل شد.

متنی که از نظر خوانندگان می‌گذرد خطوط اساسی نظریاتی است که در این کنفرانس مورد تأیید رفقای احزاب برادر قرار گرفته است.

همه کمونیستهای جهان یعنی همه احزاب مارکسیستی-لنینیستی جهان امروز به روشنی بیش از پیش بر اصول اساسی لنینیسم تکیه می‌کند و با تکیه بر تجارب جنبشهای انقلابی در سراسر جهان بر این نظرند که آنکس که لنینیسم را بدور انداخته است کمونیست نیست. اکونومیست، رویزیونیست، رفرمیست، ترسکیسم و یا انحراف خطرناک دیگری در جنبش کارگری جهانی است.

کنفرانس بدرستی و مجدداً بر تحلیل خویش در کنفرانس در سال گذشته در دانمارک تکیه کرد و نشان داد که نقش امپریالیسم را بدرستی ارزیابی کرده و نظریاتش در مورد انتقال گره گاه تضادها به خاور میانه با واقعیت منطبق بوده است. متن تلخیص شده نظریات ابراز شده در کنفرانس را از نظر خوانندگان می‌گذرانیم تا ببینند که روح انترناسیونالیسم پرولتری زنده است و کمونیستها در سراسر جهان هرگز از هدف کسب قدرت سیاسی و استقرار جامعه سوسیالیستی دست نکشیده‌اند.

اول

کنفرانس بین‌المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست جهان، در جمهوری دومینیکن برگزار گردید. در این گردهمایی، بمنظور تبیین عوامل لازم جهت

حزب واحد طبقه کارگر باید دارای برنامه واحد، تاکتیک واحد و تشکیلات طبقاتی واحد باشد.

هیچ اتحاد سر و دست شکسته‌ای که کمونیستها را از برنامه روشن، از تاکتیک واحد مبارزاتی و از انضباط واحد سازمانی باز دارد و منجلاهی برای بروز انواع اقسام انحرافات اپورتونیستی، اکونومیستی، رویزیونیستی باشد نمی‌تواند چاره ساز و راه گشای جنبش کمونیستی ایران باشد. دوران ریزه کاری و ایجاد مشغولیات سرگرم کننده باید سپری شود. در بستر گرم بی‌خیالی خرده بورژوائی غنودن و صلح و آرامش را جایگزین مبارزه در راه روشنائی خطوط کردن مسلماً گام در بیراهه گذاردن است. حزب مجمع گپ زنی بی‌پایان نیست، حزب تربیون عناصر بیکاره که وقت خود را از جلسه‌ای به جلسه دیگر برای پراکندن نظریات نا سالمی که در فاصله دو مجمع به مغزشان خطور کرده نخواهد بود. محیط حزب محیطی نیست که باتلافی برای ادامه زیست حشرات موزی و خطرناک باشد. حزبی ما با مبارزه خویش برای خشکاندن چنین باتلافیهای تلاش می‌ورزد.

آنچه پرولتاریا به آن احتیاج دارد عرضه آشفته فکری و

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی

کرشمه جمهوری...

دموکراتهای دموکرات و دو آتشه تزییق حقوق وی را جبران نمایند، حقوقدانان و شعراى دربارى ثناخوانان و درهم و صله ستانان در مجیش قلمها زند و سینه ها بدراند و بی حقوقی وی را بر سر دست بگیرند و با پول "سیا" و "موساد" و "دوستداران آمریکائی خاورمیانه" و تبلیغات سازمانهای غیر دولتی "انجمن حمایت حیوانات اصیل ایران تبار شعبه ایران" افکار عمومی برایش ایجاد نمایند. ماشیهای افکار عمومی سازی دموکراتیک به کار افتاد، پولها بود که خرج می شد، آگهی های ثنا و تمجید در نشریات، گویای دوران تسلط ساواک بود که در نشریه کیهان لندن سلطنت طلب ارگان سیاسی شاهپرستان به چاپ می رسید. در مذمت مردم بیچاره ای که فریب مالاها را خوردند و سلطنت خوب و بی نظیر و نیست در جهان دودمان پهلویها را به گور سپردند خطابه خواندند و رای آنها را باطل دانستند، زیرا انتخابات قلابی و دموکراتیک نبوده است و انقلاب نیز از "انقلاب ۲۸ مرداد" یک گام عقبتر رفته است و لذا شاه همان شاه و پهلوی همان پهلوی نه تنها پسر رضا شاه قلدر آخرین پادشاه دودمان پهلوی نبود که سهل است مدعی کنونی نام رضا شاه دوم را بر خود نهاده که البته حسابدانان می دانند که تا بی نهایت به امید "سیا" و "موساد" ادامه دارد.

آنگاه بحث شیرین نقض حقوق دموکراتیک شاهپرستان در انقلاب بهمین و ستمی که انقلاب بر آنها روا داشته مطرح شد، آری! آری! وای بر ما، حقیقتاً که انقلاب فرزندان حرامزاده خود را نیز می خورد و به فرزندان زن بابا نیز رحمی نمی کند، وای بر ما! وای بر ما! آنها به انقلابیون دیروز و سرخوردگان امروز که پاره ای از آنها کت فرمزشان را پشت رو پوشیده اند تا کسی فعلاً از حال و احوالشان سر در نیاورد، و با سیلی فحاشی به سوسیالیسم و انتقاد به آنچه هیچوقت به آن اعتقادی نداشتند و آنرا نفهمیده بودند، صورتشان را سرخ و بهتر است گفته شود صورتی نگاه می دارند رو کردند و آنها را مورد خطاب قرار دادند که ای دموکراتها، چرا نمی گذارید مردمی که مال نسل قبل بودند گورشان را گم کنند و نسل جدید و به اعتبار این جوانی (در منطق سلطنت طلبان گویا جوانی مترادف سفاقت است - توفان) ما را انتخاب کنند. مگر به انتخابات دموکراتیک اعتقادی ندارید.

به مصداق به هر کسی رو دهی باید آسترش را هم بدهی آن کت دموهائی که تا دیروز در چارچوب جامعه باز و گل و گشاد، با نمایندگان ضد انقلاب مغلوب گل می گشتند و گل می شفتند، همان صورت گلسرخها دموکراتیکی که گویا برای حفظ حقوق اقلیت حاضرند سر اکثریت را از بیخ ببرند، همان صبوران ایوبی که دشنام دشمن را بهتر از سخنان دوست بخاطر احترام بی قید و شرط به دموکراسی بی در و

پیکر هضم می کنند، همانهاییکه دشنام دشمن برایشان موسیقی شده و بدرجه و مرتبه والائی از طاقت تحمل متلکها، فحاشیها، دروغها و ریاکاریهای سلطنت طلبان رسیده اند و گواهینامه های رستگاری خویش را در طی سالهای سال از محضر آنان و با کسب فیض از دیدارشان در میزهای گرد و دراز به قیمت کسب آبرو و مجلسی کردن آنها دریافت کرده اند. همانهاییکه خود نیز از انقلاب و انقلابی و تغیر و قهر انقلابی و دموکراسی انقلابی و ... بیزار بودند و ترجیح می دادند که امکان انتخاب بی رقیب را از امپریالیسم آمریکا بگیرند با شنیدن غرش توپهای آمریکائی و دو رگه شدن صدای مدعی بی تاج و تخت پادشاهی ایران که می خواست حد بلوغش را به گوش راملز فلد - ولفووتیس برساند، جمهوری خواهان ایران نیز فعال شدند. سنگ مفت و گنجشک مفت. امپریالیسم آلمان و حزب سبزها نیز بسیار فعال تا خطاهای کنفرانس مفتضح برلین را جبران کند، هر چه باشد اعتبار جمهوری از سلطنت در ایران و در جهان بیشتر است. مردم می توانند برای عهد عتیق، حکومت پادشاهی تصور کنند. می شود شاهنشاهی هخامنشی را تصور کرد ولی جمهوری هخامنشی برای دو هزار پانصد سال پیش به گوش نا آشناست. جمهوری محصول تکامل است. جمهوری خود محصول یک انقلاب - با کسب معذرت از مخالفین قهر - قهر آمیز غرب است. جمهوری شکل عالیتری از حکومت است تا سلطنت.

اگر کسی مغزش مخبط نباشد تمایل به فقها نمی کند. جمهوری را باید تکامل داد، باید به جلو برد، باید نارسائیهای آن را کاهش داد، باید نقاط ضعف آن را تقویت کرد تا انتخابی مردمی باشد. تا در هر چند سال افراد با کفایت و کاردانان و مدیران بتوانند زمام امور را به دست گیرند و نه آنکه سفیهی را به بهانه قرابت خونی و ژنتیکی برای ابد برگزیده مردم سوار کرد که عیاشی و خوشگذرانی کند، مال مردم را به فاحشه های اروپائی بیخشد، خود و دودمان پر زاد و ولدش تا ابد زالو وار بر خزانه مردم بچسبد و مزدورانی را از روشنفکران اجیر کند تا در مزایای بکتا پرستی یعنی شاه پرستی دم به سخن دهند. مستبد واحدی به اعتبار سابقه قرابت خونی برای ابد بر اکثریتی، بهر نحو که صلاح دانست ستم کند و کسی را جرات آن نباشد که این دودمان را به زباله دان تاریخ بفرستد. تنها مزیتی که بر حکومت سلطنتی می شمارند این است که جمهوریهای مدام العمر نیز وجود دارند که بهتر از سلطنت نیستند. در این جا مدام العمر بودن که تا دیروز مزیت و برتری سلطنت به حساب می آمد به صفت نکوهدیه جمهوری بدل می شود. البته آن رئیس جمهور قدر و ظالمی که قصد پادشاهی و سلطنت داشته باشد و جمهوری سلطنتی را برگزیده باشد در خور هر گونه مذمتی هست و باید باشد. زیرا جمهوری سلطنتی همان

سلطنت جمهوری است و آنوقت بهتر خواهد بود که همان نام ننگین سلطنت را بخود بدهد و واژه غرور آفرین جمهوری را ملوث نکند.

لیکن جمهوریخواهان برلینی ما که تا دیروز با همین سلطنت طلبان نرد عشق می باختند و آنها را در دوره های خانوادگی خویش چون سوپر دموکراتهای جامعه باز و نیمه باز و تمام باز راه می داند بر این شدند که در میدان آماده خارجی آورده ی اشغال نظامی منطقه، برآشفتگی اروپا و برگذارکنندگان کنفرانس مفتضح برلین در گذشته کالای خویش را به آنها برای انتخاب دموکراتیک ارزانی کنند. سلطنت منفور بوده و هست و بیخودی زور زیادی می زند، تا تحویلش بگیرند، ولی جمهوری خواست مردم ایران است، و جاهت دارد، بویژه آنکه اگر صفت اسلامی را نیز از کنارش حذف کنیم، قدرت جذبش افزونتر می گردد. یک جمهوری سکولار، یک جمهوری منتخب مردم، یک جمهوری منتخب در شرایط آزاد، به مراتب پیشرفته تر از یک سلطنت موروثی است که اساساً بعلت ترکیب خونی و خصوصیت عمومی ژنتیکش نیازی به انتخاب شدن ندارد. شاه، شاه است چه انتخاب بشود و چه نشود. حتی اگر سرنگون شود باز شاه، شاه می ماند به این مدعی بی تاج و تخت آخرین خاندان پهلوی نگاه کنید خودش را هنوز انتخاب نشده رضا شاه دوم می داند، القابی وجود دارد که مانند بیماری مسری است و با دوا و درمان هم خوب نمی شود و مانند بیماری ایدز از راه مجاری خونی وارد بدن سالم می شود. حتی مرگ هم نمی تواند این القاب نکوهدیه را که مانند لکه ننگی است از دامن بزداید. لقب شاه از این نوع القاب مسری است. شهرستان باز وی را ولیعهد صدایش می کنند، علیرغم اینکه دودمان شاهنشاهی برای همیشه در ایران منقرض شده است. آیا واقعاً رفوزه شدن ایشان در ده ها انتخابات آزاد آینده ایران نیز در نوع برخورد این عده تغییری می دهد؟! هرگز! شاه شاه می ماند، چه منتخب و چه نا منتخب، چه در قدرت و چه سرنگون شده، چه در سطل زباله و چه بر سریر قدرت. این عقوبت تاریخ ماست که چون باری سنگین برگزیده مردم ایران فشار می آورد. این ننگ را باید نسلهای آینده ایران هنوز برگزیده خود حس کنند.

پس دیدیم که جمهوری نه تنها از نظر عقلانی، بلکه از نظر تاریخی و علمی گامی به پیش است و شکل بهتر اعمال دیکتاتوری بورژوازی است. شاهپرستان که حال رقیب پیدا کرده اند بسیار نگرانند. یکی از قلمبستان آنها در کیهان لندن ارگان سیاسی سلطنت طلبان نوشت: "... شاید بشود این سؤال دوستانه را مطرح کرد که در این مرحله از مبارزه علیه جمهوری اسلامی اولویت دادن به نوع نظام آینده و اصرار بر سر آن چه ضرورت ... ادامه در صفحه ۳

به حزب طبقه کارگر ایران پیوندید

کرشمه جمهوری... دارد؟ آیا دمکرات بودن و تضمین برگذاری یک همه پرسی برای تعیین نوع نظام آینده برای گرد هم آوردن همه عناصر مبارز و دمکرات در شرایط فعلی کاراتر و رساتر نیست؟

پاسخ آنکه خیر نیست!

پاسخ آنکه نمی شود کارکلاشان را پیشه کرد.

آنها پس از اینکه داشتن بیان روشن برنامه و هویت روشن سیاسی را به مصداق همان نظریه خمینی "همه با هم" تخطئه می کنند و جنگ میان "خودی" ها را ناصواب اعلام می دارند با الصاق برچسب اعمال نفوذ "عقیدتی و ایدئولوژیک" به جمهوریخواهان که همایش آنها چندی پیش در شهر برلن در آلمان فدرال بود ندا می دهند که این کار "با خیر صلاح ملت" مناسبتی نداشته و بیان خواست جمهوری، دامن زدن به بحث "تفاق انگیز پادشاهی و جمهوری" است.

بنظر آنها طرح خواست نوع حکومت آینده امری "تانوی" است که به سود جمهوری اسلامی خواهد بود. استدلال شگفت انگیزی است. اگر نیروی سیاسی به مردم بگوید که چه آشی می خواهد برای آنها در آینده بیزد بزم شاهپرستان کارناشایستی می کند، اگر نیروی سیاسی به مردم بگوید که هواداران جمهوری برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی گرد آیند و ایده جمهوری را تبلیغ کنند تا مردم بدانند و آگاه باشند که برای چه هدفی مبارزه می کنند، قربانی می دهند، از جان خود و خانواده خود مایه می گذارند و فداکاری می کنند، خطا کارند و گویا که این حقیقت گوئی به نفع جمهوری اسلامی است. ولی اگر به مردم دروغ بگویند و نظریات واقعی خود را کتمان کنند و خود را پشت سلطنت طلبان منفور پنهان کرده تا کسی سر از زد و بندهای سلطنت طلبان و نوکری آنها برای صهیونیستها و امپریالیستها در نیآورد، آنگاه، آری آنگاه! عین خدمت به ملت است؟! آیا این استدلال برای شمای خواننده قابل تعقیب و تفهیم است. و یا اینکه شما هم مانند حزب کار ایران (توفان) بر این عقیده اید که هواداران رژیم پادشاهی از مردم آگاه ایران هراس بدل دارند، آنها ترجیح می دهند با کلاشی و رباکاری پادشاهی منفور و به زباله دان تاریخ سپرده شده دودمان پهلوی را از در عقب به عرصه جنبش آورند و به منزله کالای قابل قبول به مردم عرضه و تبلیغ کنند. سطح جنبش مردم ایران دیگر به این گماشتگان امپریالیسم اجازه نمی دهد که کودتای ننگین ۲۸ مرداد را تکرار کنند.

جنبشی که از قبل ندانند که برای چه مبارزه می کند، انقلابی که اهداف خویش را گم کند هسته شکستش را از همان بدو امر در درون دارد. اینکه اهداف انقلاب بهمین برای بسیاری نیروهای انقلاب ایران زیر شعار عوام فریبانه "همه با هم" گم شده بود و این امر کار تاکتیک روح الله خمینی را ساده تر کرد، به این مفهوم

نیست که اهداف این تاکتیک برای هواداران رژیم پادشاهی روشن نیست. برای آنها کاملاً روشن است که تنها با به گمراهی کشاندن مردم می توانند بخت خود را مجدداً بیازمایند. تصورش را بکنید که میلیونها ایرانی از جان گذشته به خیابان آمده و بجای شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد جمهوری مردمی" صرفنظر از اینکه این جمهوری مردمی چه بیان خاصی را بخود بگیرد، سوسیالیستی باشد و یا بیان دیگر داشته باشد، بگویند "مرگ بر جمهوری اسلامی، یا سلطنت یا جمهوری مردمی". پاسدارانی که آماده شلیک اند، به ریش این عریبه کشان خواهند خندید و به آنها در حالت خنده خواهند گفت: سوسولها! ژینگولوها! سیاسی! نخست بروید اختلافات خود را حل کنید و روشن کنید سلطنت می خواهید یا جمهوری تا ما هم تکلیف خودمان را بفهمیم. چه بسا بسیاری از آنها مخالف سلطنت و موافق جمهوری باشند، و بخواهند به صفوف مردم بپیوندند. بچه دلیل شاهپرستان از وسعت این جنبش و همه گیر شدن آن هراس دارند و می خواهند با مخدوش کردن مرزها از دامنه جنبش ضد استبدادی بکاهند؟

همین حزب کار ایران (توفان) را در نظر بگیرید، آیا نباید برای ما روشن باشد که در پشت مشتى نقابدار به خیابان آمده کدام چهره زشتی پنهان است؟ تا ما تکلیف خویش را برای توسل به اعمال قهر علیه این چهره پوشان زشت و ریاکار بدانیم؟. شاهپرستان با توسل به تاکتیک روانشناسی و مد روز شدن افکار نیهیلیستی و ضد انقلابی در میان روشنفکران، می آورند که گزینش جمهوری و ترجیح آن به پادشاهی "طرح مسئله نوع نظام آینده تکرار مکررات و تاکید بر تعصبات گذشته" است.

نخست اینکه پایبندی به سنتهای انقلابی، احترام به دستاوردهای پیشرفته بشری، آموزش از تاریخ، احترام به تصمیمات مردم، الهام از گذشته و تعصب به راه رهائی بشریت جرم نیست، افتخار است. با توسل به شیوه ارعاب با استفاده از مفاهیمی نظیر "نفی گذشته"، "حرفهای گذشته"، "حرفهای صد سال پیش" "متعصب"، "جسیدن به گذشته"، مذبذب مزاجی خویش و شاهپرستی هفت رنگ صفتی را، توجیه پذیر نمودن، مترقی نیست، عقب ماندگی و دورویی محض است. گذشته از این تعصب به حکومت شاهی، تعصب به نظام منفور پادشاهی و استبداد تاریخی فردی داشتن، تعصب به نوکری مستبد سفیدی را داشتن که به اعتبار گروه خونی قبیله خود بر میلیونها مردم حکم براند، به گذشته تاریخ تعلق داشتن، تعصب به نظام فرتوت سرمایه داری بهره کش که به بسیار قرنهای گذشته تر از سوسیالیسم تعلق دارد، افتخار نیست، حال آنکه بی تفاوتی در مقابل فاجعه سلطنت نیت شوم امپریالیستها و صهیونیستها در ایران خیانت است. حال

باید پاسخ داد که چنین عفریتی جائی در میان "خودی" ها دارد؟. باید پرسید کدام یک از آنها، سلطنت متعفن یا جمهوری نوین دستاورد بشریت مترقی در دنیای پیشرفته امروز است، کدامیک از آنها نظام فرسوده تر، تحول ناپذیرتر و متعلق به گذشته دورتر است؟. شاهپرستان باید پاسخ دهند که به چه دلیل می خواهند نظامی را که به گذشته دورتر تاریخ تعلق دارند از درون قبرستان تاریخ بدر آورند و خرقة زندگان بر اسکت پوشیده آنها بپوشانند و تازه این تعصب ارتجاعی را مترقی هم جلوه دهند و دستداران نظام پیشرفته تر جمهوری را متعصبینی جلوه دهند که پایبند گذشته اند و برگزیده خویش پای می فشارند.

سرنگونی، همه پرسی، کودتا، تامین اکثریت و یا هر شکل دیگر مبارزه اجتماعی با این هدف صورت می گیرد که حداقل، شکل نظام سیاسی را تعیین کند. بر سر نظام اقتصادی که بین سلطنت طلبان و جمهوریخواهان رنگارنگی که به سوسیالیسم اعتقادی ندارند فرق ماهوی وجود ندارد. هر دو این تشکلها خواهان شیوه تولید سرمایه داری و بهره کشی از انسان هستند. اتفاقاً گره گاه تضاد این دو گروه بر همین تعیین شکل نوع نظام آینده آشکار می شود. آیا باید نظام سرمایه داری در ایران را از طریق جمهوری و یا با ابزار سلطنت نجات داد. این هر دو گروه در پی آن نیستند که به تغییر بنیادی در جامعه ایران بپردازند. هر دو آنها ضد کمونیست اند و می خواهند دست سرمایه داران را در غارت منابع ایران باز بگذارند. برنامه اقتصادی هر دو این گروه ها در طی زمان بر سیاست سازمان تجارت جهانی منطبق خواهد شد.

ولیکن فرق است که کسی هوادار صهیونیستهای اسرائیل باشد و برای رامزفلد-ولفوویتش و نوکراتش هورا بکشد، بشکن بزند و خواهان تجاوز امپریالیسم امریکا به ایران و عراق و افغانستان و سوریه و کره شمالی و لیبی و و تخریب و نابودی این ممالک باشد و یا اینکه این تجاوزات را محکوم کند. پس می بینیم که مرکز همه این تحولات به سیاست بر می گردد، به سیاستی که یک نظام باید در پیش گیرد و این نوع در سیاست از تابلویی که این نظام بر بالای دکانش می زند روشن می گردد. هر کاسبی که یک دکان نبشی می زند می داند که باید ویژه گی دکان خویش را برای مشتریانش از همان بدو امر روشن کند تا همه بدانند که بجای خرید ساندویچ ژامبون به مغازه لاستیک فروشی ایشان مراجعه نکنند. کالای فروشی این عده حتی اگر در دکان هیچ عطاری هم پیدا نشود نامی دارد که فروش آن در سردر دکان باید به آگاهی مشتریان برسد. مگر اینکه بخواهیم جنس را به مشتری بیاندازیم. اگر شما خواهان شیوه تولید سرمایه داری، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی، صندوق بین المللی پول باشید، اسرائیل را تأیید ... ادامه در صفحه ۴

مبارزه با تروریسم از مبارزه با امپریالیسم جدا نیست

و برای آنها خبرچینی کرد تا کار به سر به نیست کردن آنها هموار شد.

همین آقای فرخ نگهدار در روسیه برای فریب یارانش از دکان بقالی مدالهای تقلبی می خرید و برای رفقا ارسال می کرد تا به آنها القاء کند که "رفقای شوروی" شاهد زحمات آنها هستند و به این زحمات ارج می نهند.

در کنار این آقای هفت رنگ و خوش خط و خال دوست سابق ایشان آقای بابک امیر خسروی تشریف دارند که تا لحظه آخر با حزب توده ایران همکاری می کردند و در تمام آن خدمات نامبرده سهمنند، حتی برای حزب توده ایران سربرازگیری می نمودند و می خواستند آقای دکتر منوچهر ثابتیان را از طرف حزب توده برای کار حزبی به شمال ایران اعزام دارند، ولی همین آقای که به یکباره از حزب توده بریده و سپس از سوسیالیسم و کمونیسم هم بریده و هوادار سرمایه داری لجام گسیخته شده و بدرجه رستگاری رسیده است، در افشاءگریهای خویش در مورد آقای فرخ نگهدار اسنادی منتشر کرد که بروشنی از همکاری فرخ نگهدار با سازمان جاسوسی شوروی کا.گ.ب. K.G.B پرده بر می داشت. چگونه ممکن است با جاسوسان شوروی سابق و روسیه کنونی همکاری کرد و آنها را برای رهبری جمهوریخواهان انتخاب نمود. باید پرسید که آقای فرخ نگهدار چگونه موفق شده است این مقدار رای را برای انتخاب شدن بیاورد.

ماهیت انتخاب کنندگان وی چیست و چه کسانی هستند؟ آیا فاقد شعور سیاسی اند، از گذشته تاریخ ایران و وقایع انقلاب بی خبرند؟ که در این صورت به همان راه حزب الله خمینی و خون ریختن در راه رهبر می روند. راستی آنها که به حقایق واقف بودند به چه دلیل زبان سکوت را ترجیح دادند و به افشاء آقای فرخ نگهدار نپرداختند تا حاضرین در همایش برلن به وی رای ندهند؟ آقای بابک امیر خسروی که خودش و یارانش پته فرخ نگهدار را رو کرده اند چگونه می توانند با یک جاسوس بر سر یک میز بنشینند و برای آینده مردم ایران تصمیم بگیرند؟

دکتر ممکن مدیر کل مطبوعات در وزارت ارشاد که همه امکانات خویش را برای سرکوب نیروهای مترقی در ایران در زمان حکومت بازرگان به کار گرفت و به ممنوع کردن نشریات مترقی، دموکراتیک و کمونیستی و از جمله مطبوعات رفقای ما دست زد در این وسط چکار می کند؟ آیا وی کاتالیزاتور سازمانی برای همکاری با جناح موسوم به اصلاح طلبان حکومتی است؟ حجار گور حجاریان، یا حجاری برای بنای پی پاشیدهی اصلاحات در اصلاحات؟

این عده اگر می خواهند در ایران یک جمهوری سکولار بر پا داشته دین را از دولت جدا کنند به چه مناسبت به نام آقای حسن ... ادامه در صفحه ۵

غیر از این است که این جمهوریخواهان نیز در حلقوم بانک تجارت جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی برای جلب سرمایه های امپریالیستی شنا می کنند و در مذمت اقتصاد برنامه ریزی شده و هماهنگ بعنوان امری بروکراتیک قلمفرسائی می کردند و خواهند کرد و از لیبرالیسم بورژوازی در سیاست و از خصوصی کردن کارخانجات و خصوصی کردن صنایع نفت و کاهش مزد کارگران و افزایش ساعات کار آنها که قانون کنونی جهانی شدن سرمایه است در عرصه اقتصاد حمایت خواهند کرد. البته بطور صوری می شود هوادار اتحادیه ای آزاد کاری بود و آنرا بر صفحه کاغذ با خط نستعلیق نوشت. ولی قبول آزادی اتحادیه های کاری قبول حقوق کارگران نیست. نفس قبول آزادی اتحادیه های کاری حاکی از آن است که در ایران نظامی باید بر سر کار بیاید که اساس بی حقی کارگران را برای کسب حقوق بدوی خود در چارچوب سازمانهای حرفه ای برسمیت بشناسد. همایش جمهوریخواهان از این منظر به مسايل می نگرد.

این جمهوری مخالفتی با بهره کشی انسان از انسان ندارد و لذا دیر یا زود ناچار است در همان نهی شنا کند که سلطنت طلبان با تاج شکسته شاهی آب تنی می کردند و می کنند. کار و ساز قانون سرمایه جهانی امپریالیستی برای آنها تعیین می کند که از کدام راه بروند.

جنگ بر سر جمهوری و یا سلطنت، محدود کردن آن فقط به یک نظام سیاسی و شکل حکومتی، راهگشای پیشرفت و تحول جامعه ایران نیست.

اما این جمهوریخواهانی که در برلین جمع شده اند بیشتر در طی این سه روز در "گفتگوی دموکراتیک در این همایش" شان به بیان نمایش تفرقه پرداختند تا نشانه قدرت و بالندگی. قدرت عددی زوال یابنده اگر با نیروی انضباط و برنامه علمی و درونمای روشن برای اکثریت مردم همراه نباشد، نیروی باد و توفان نیست، در بیان مودبانه و زش نسیم است، باد صباست.

آقای فرخ نگهدار با سابقه ننگین که همدست جمهوری اسلامی بود و بسیاری از انقلابیون، میهنپرستان و کمونیستهای ایران را به قتلگاه جمهوری اسلامی فرستاد، آنها را به دست ماموران عذاب سیرد می خواست پاسداران را به سلاح سنگین مسلح کند در این "گفتن دموکراتیک" در راس این جمهوری خواهان نشسته به این خیال خوش که رئیس جمهور ایران و یا معاون خاتمی شود. بخت ایشان حتی پس از نامه فدایت شوم برای جرج بوش کمترین افزایشی نیافته است. این جمهوریخواه ضد کمونیست که تا دیروز با همین سلطنت طلبان منفور میزگرد بر پا می کرد و "دموکرات" شده بود، در دوران خمینی بهترین فرزندان انقلابی ایران را به او اوک خمینی معرفی کرد

کرشمه جمهوری...
کنید، برای آمریکا دست بزنید و جنایاتش را عین اجرای حقوق بشر قلمداد کنید و حسین خمینی را به آیت الله خمینی ترجیح دهید و برایش دست تکان دهید، شعبان بی مخ را قهرمان ملی ایران جا بزنید، مخالف آن باشید که دست دزدیهای خاندان پهلوی رو شود و ثروتهای غارت شده توسط دربار پهلوی به مادر ایران بازگردانده شود، مخالف آن باشید که مسئولیتهای گردانندگان رژیم سابق که همه مشاورین امروز همان رژیم گذشته اند بر ملا شود، مخالف آن باشید که شکنجه گران سابق به پای میز محاکمه کشیده شوند، آنوقت باید سلطنت طلبان را انتخاب کنید. پس می بینیم که شاهپرستان مردم را به یک قمار بزرگ دعوت می کنند، می طلبند که ببینند قربانی دهند تا در این آشفته بازار و گل آلود شدن آب بخت ماهی گرفتن آنها افزایش یابد. اگر کسی از هم اکنون روشن نکند که چه می خواهد و اهدافش را به مردم بیان نکند و شعار "وحدت" و "همه با هم" را بدهد، این جریان فاقد صمیمیت است، از مردم و همه دارد و همه باید از این ویروس ریاکاری پرهیز کنند.

همه ناراحتی شاهپرستان در این است که عده ای روی دست آنها در برلین بلند شده و با جمع آوری امضاء و استنهاد محلی و شاخ و شانه کشیدن برای آنها خویش را به مثابه گزینه جدید مطرح می کنند. آنها باد موافق را از جانب اروپائیه حس کرده اند و می خواهند در جهت ادامه سیاست کنفرانس برلن گام بردارند. جمهوریخواهان برلینی یک چشمشان به اروپاست و چشم دیگرشان به جناح موسوم به اصلاح طلبان در حکومت است و پل رابط را نیز توده ایهای پشت پرده معماری کرده اند. در محاسبات آنها نیز جای مردم ایران خالی است. سلطنت طلبان که نان خود را کساد می بینند بشدت آشفته فکر شده و تا کنیکشان بر آن قرار گرفته که به "وحدت" تکیه کنند، تا مانع انزوای کامل خود گردند.

ولی مگر این جمهوریخواهان به غیر از اینکه با سلطنت طلبان بر سر شکل اعمال دیکتاتوری بورژوازی اختلاف نظر دارند تفاوت ماهوی دیگری هم روشن کرده اند.

مسئله اساسی در جامعه ایران تعیین شکل حکومت نیست که باید برای تعیین آن "وحدت" کرد و یا نکرد، همه پرسی کرد و یا به قهر مسلح متوسل شد، مسئله اساسی نخست این است که ماهیت اختلاف و تفاوت خط مشی خود را برای تغییر بنیادی جامعه ایران بیان کنیم. بگوئیم ماهیت نظام اقتصادی و سیاسی ای که پس از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی خواهد آمد و یا باید در ایران مستقر شود چیست و بجه سبب این نظام مطلوب که همایش جمهوریخواهان طراح آن است پاسخگوی حل معضلات جامعه ایران است. آیا مگر

دست امپریالیسم و صهیونیسم از منطقه کوتاه باد

کرشمه جمهوری...

شریعتمداری با تکیه بر این واقعیت که ایشان فرزند آیت‌الله شریعتمداری هستند اشاره می‌کند. حکمت این چشمک زدن آنها به مسلمانها چیست؟ حکمت تکیه بر تمایلات مذهبی چیست؟ مگر می‌شود با جلب هواداران مذهبی جمهوری سکولار ایجاد کرد؟ بنظر می‌رسد که همایش جمهوریخواهان بیشتر قبل از آنکه با هدف یافتن ابزاری کارساز برای تغییر رژیم در ایران باشد، در خدمت سرهم بندی جمع عددی از کسانی است که با سریشم بهم وصل کرده‌اند تا رقیبی برای سلطنت طلبان باشند. چنین سریشی با گرمای هوا از هم باز می‌شود و هر کس بدنبال کار خود می‌رود. جمعی که بسیاری از متشکلیش به همه جا سرکشیده‌اند و در مبارزه انقلابی هرگز استمرار و پابرجائی لازم را نداشته‌اند، هرگز نمی‌توانند نقش انقلابی در ایران بازی نمایند. این جمع ناهمگون چگونه انتظار دارد که مردم ایران به آنها که طیف در هم برهمی از راست افراطی تا چپنمای صورتی و جاسوسان کا.گ.ب. را در بر می‌گیرد اعتماد کنند. مردم به مراتب از این عده پیشرفته‌ترند. شاهپرستان نیز فوراً همین را فهمیدند و در پی آن هستند که همه طیف شاهپرستان از شاه‌اللهی گرفته تا ساواکی و مشروطه‌خواه مصلحتی را همراه مثنی فریب خورده سوپر دموکرات زیر یک پرچم متحد دروغین "دموکراسی"، برای رقابت نهائی و از دست ندادن فرصت متشکل گردانند. تضاد اروپا و آمریکا در اپوزیسیون ایران شکل می‌گیرد. اقداماتی نظیر این گردهمائی‌ها، همایش مثنی تکروان جدید نیست، تاریخ مبارزات روشنفکران در خارج از کشور مشحون از این مشغولیات است و بتدریج دارد بصورت یک بیماری مسری در می‌آید. ماهیت آن یک جریان بورژوائی است که بیشتر به مراسم قدرتهای خارجی و روابط داخلی که همان "روحانیت مترقی" باشد دل بسته است تا تکیه بر مردم ایران. مگر می‌شود یک مجمع فاقد اصولیت، ناهمگون و در یک کلام ملغمه‌ای سر هم بندی کرد و ادعای رهبری مبارزه مردم را نمود، چنین مجمعی در بهترین حالت همدست جناحی از حاکمیت خواهد بود و طبیعتاً بر ضد مردم و نه در کنار مردم است. مردم ما به دم مسیحائی برای احیاء مرده اصلاحات ندارند، مردم ما از سبقت اصلاحات رنج نمی‌برند از بی‌ثمری نتایج آن در چارچوب نظام جمهوری اسلامی رنج می‌برند. گوششان از تسلی دادندهای حجابی‌ها خسته شده است و نمی‌توانند با دروغ و قریب زندگی کنند. جمعی که از فردای گرد همآئی هر کس بدنبال کار خودش می‌رود و تحلیل تدریجی‌اش در پیدایش ناگهانش نهفته است و جمع ناسازگاران می‌باشد نمی‌تواند مبارزه مردم را رهبری کند. نظیر این نوع همایشها چندین بار در گذشته بوجود آمده و بعد از این هم بوجود می‌آید. عمر این

مجامع کوتاه است.

این ترکیبات ناهمگون راهی به جائی نمی‌برند.

راه رهائی مردم ایران شکستن کل نظام و بنای نظامی انسانی بر اساس لغو مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و نفی بهره‌کشی انسان از انسان است. پاسخ به جهانی شدن سرمایه و کشیدن ایران به این مفاک فقط و فقط گزینش راه تحول سوسیالیسم است. برای این منظور نیروهای کمونیست باید به حزب واحد طبقه کارگر ایران بپیوندند. تنها با رهبری حزب پرولتری است که بخت شاهپرستان سیاه می‌شود و بی‌ثمری حرکت‌های خرده بورژوائی روشنفکران تکرو و پرگو مایوس و سر خورده به مردم نشان داده خواهد شد.

کنفرانس احزاب...

نظام شدت می‌یابند، عوامل بحرانی همه جانبه - حتما در کشورهای پیشرفته سرمایه داری - انبوه‌تر می‌گردند.

اینها همه، تاییدی است بر صحت تئوری لنینیستی امپریالیسم.

ب - در یک چنین شرایطی، این زمینه اجتماعی مبارزه توده‌ای و انقلابی است که مرتب گسترش می‌یابد. و این همان چیزی است که احزاب مارکسیست - لنینیست باید آنرا دریابند - خاصه برای همراهی و رهبری توده‌ها در نبرد بر علیه تهاجم امپریالیستی.

پ - در چارچوب بحران کنونی، کنفرانس بر روی تعمیق تضادهای درونی امپریالیستها انگشت‌گذاری و بر این امر تاکید دارد که جنگ تعرضی حاضر، مساله‌ای است در دستور کار و جزئی جدایی‌ناپذیر سیاست امپریالیسم است برای استعمار مجدد سرزمینها در چارچوب ستیز بر سر تقسیم دوباره جهان.

ت - کنفرانس بر این باور است که تضادهای موجود میان کشورهای امپریالیستی و ملت‌های تحت سلطه، هنوز هم ویژه‌گی دوران ماست. پس بنا بر این، تز لنینیستی «حلقه ضعیف» زنجیر سیادت امپریالیسم همچنان بقوت و اعتبار خود باقی است.

ث - یکی از مسایل مهمی که کنفرانس بر آن تاکید دارد، برآمد جنبش توده‌ای، بویژه جنبش کارگری است. کنفرانس بر روی سطح آگاهی فزاینده توده‌ها تاکید می‌کند، که وسعت گرفته و با سیاست امپریالیسم هم سازگار نیست.

ج - از نظر شرکت کنندگان در کنفرانس شرایط عینی برای تحول فرایند انقلابی موجود است، شرایطی که ارتقاء عامل ذهنی را ایجاد می‌کند. در این حالت، وظیفه اصلی ما این است که در ایجاد و تقویت احزاب ماکیسیست - لنینیست، در ارتقا سطح سازماندهی، ارتقاء سطح آگاهی و مبارزه توده‌ها کوشش نماییم. کوشش کنیم که احزاب مارکسیست - لنینیست - هر جا که هنوز بوجود نیامده - شکل گرفته تا جنبش

بین‌المللی این احزاب تقویت شود.

سوم

الف - امپریالیسم آمریکای شمالی - خاصه از پس وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی که قیای «قربانی» را هم بتن کرده! ناهنجاری را از حد گذرانده و آشکارا رفتاری جنگ طلبانه در پیش گرفته است. بعد از اشغال افغانستان - با وجود مخالفت اکثریت خلق‌های جهان - امپریالیسم آمریکا - بقصد کشورگشایی - بر علیه عراق نیز جنگی براه انداخت و با این کار - به تناسب موقعیت ویژه‌ای که دارد - عملاً عامل جنگ در جهان و تهدید بر علیه استقلال ملت‌ها، بر علیه حقوق دمکراتیک خلق‌ها را - حتماً برای خلق آمریکای شمالی - افزایش داده است.

ب - کنفرانس از مبارزه بحق و مقاومت خلق‌ها در قبال فشار و تعرض امپریالیستی، بویژه در آن کشورهایی که اشغال شده‌اند، مثل افغانستان و عراق و... حمایت می‌کند. و با مبارزه خلق فلسطین نیز همبستگی دارد.

پ - هم اکنون ما ناظر احیاء شیوه‌های فاشیستی در راس دول سرمایه داری هستیم. در بروز این پدیده، از قضا سوسیال - دمکراسی مسئولیتی سنگین بدوش دارد.

ت - این وضعیت، می‌رساند که «راه‌نما» - برای آنانکه بر علیه تعرض و جنگ‌های امپریالیستی، برای استقلال ملت‌ها و همبستگی خلق‌ها می‌رزمند، چه اهمیت زیادی دارد. توانایی و ظرفیت بسیج وجود دارد. چیزی که ما در لحظه تعرض بعراق شاهد آن بودیم - زمانی که خیابانها و میداین عمومی کشورها در تمام قاره‌ها صحنه تظاهرات عظیم مردم بر علیه جنگ بود - و دیدیم که طبقه کارگر و زحمتکشان - باتفاق - چه نقش تعیین‌کننده‌ای در این کارزار داشتند.

ث - این را هم بگوییم که مردم در این تظاهرات، ضمن افشاء و محکومیت سیاست امپریالیسم، همزمان حقوق و مطالبات اجتماعی رانیز مطرح می‌کردند.

ج - معذالک، از آنجا که دولت آمریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی در عمل نشان دادند که می‌خواهند حقوق جاری را - زیر پوشش مبارزه بر علیه تروریسم - مورد تعرض قرار داده و آزادیها را از میان ببرند - رونق گرایش فاشیستی و استبدادی از همین جاست - پس این مبارزه برای دمکراسی و حقوق سیاسی است که اهمیت درجه اول پیدا می‌کند.

چ - خشونت قدرتهای امپریالیستی می‌رساند که تضادهای داخلی آنها شدت گرفته و بهین خاطر است که ملت‌های تحت ستم را بیشتر تهدید می‌کنند. با این تفصیلات، لازم است که مبارزه میهن پرستانه و ملی در اقدامات سیاسی ما جای مهمی را اشغال نماید - در کشورهای پس مانده و هم در کشورهای پیشرفته سرمایه داری.

ح - بلحاظ اصولی - سیر حوادث ... ادامه در صفحه ۶

امپریالیست آمریکا بزرگترین تروریست جهان است

کنفرانس احزاب...
جاری جهان ایجاب می‌کند که کمونیستها دو عامل اساسی را مجدداً طرح نمایند: اولاً، خصلت کاملاً معتبر دکترین لنینیستی در اوضاع و احوال کنونی مبنی بر اینکه امپریالیسم باعث جنگها و بانی ارتجاع در تمام عرصه هاست. ثانیاً، لزوم تشکیل احزاب نسبتاً کارآمد و لایق، احزابی که قادر باشند تا رهبری مبارزه کارگران، ملت‌ها و خلقها را بدست گیرند.

خ - با توجه به نکات فوق، لازم است که ما همواره بر روی پراتیک انترناسیونالیسم، بر مبارزه بی‌امان بر علیه ارزشها و فرهنگ و ایدئولوژی بورژوازی تأکید کرده و از مبارزه بر علیه رویزیونیسم بمنتهای بیان اپورتونیسم راست و بر علیه «چپ» - بر علیه خیانتها و تبااهیهای این هر دو - نیز غافل ننایم.

شعله‌ایکه خاموش...

به عراق باز شود نه کسی سرگرسنه بر زمین می‌گذارد و نه کسی از عدم امنیت شکایت دارد. می‌گفتند که امپریالیستها خرابیها را باز سازی می‌کنند و انعقاد قراردادهای بازسازی را بعداً حکومت منتخب مردم قرار داده و مانع می‌شوند که نفت ملی شده عراق را خصوصی کنند و به شرکتهای آمریکائی هدیه نمایند. می‌گفتند اگر امپریالیسم آمریکا به عراق وارد شود قوه قضائیه در سراسر عراق خرقة داد می‌گستراند و کسی نیست که به اراده مستبد عراق مورد تضییق قرار بگیرد. می‌گفتند که اشغال عراق برای تجزیه عراق نیست. برای حفظ تمامیت ارضی آن است. تمامیت عراق به قوت خود باقی می‌ماند. امری که دولت ترکیه همواره به آن با نگرانی نظر انداخته و می‌افکند. می‌گفتند اگر پای امپریالیسم آمریکا به عراق باز شود انتخابات آزاد خواهد بود و یک حکومت مردمی بر اساس آراء عمومی به قدرت خواهد نشست. این گفتنیها در کنار گفتنیهای قدیمی دروغ از کار در آمد.

نه از آزادی خبری هست و نه از دموکراسی. تمامیت عراق ملعبه دست کردهای همدست امپریالیسم و صهیونیستهای اسرائیلی شده است. به جنگ شیعه و سنی دامن می‌زنند. منابع طبیعی عراق را خصوصی کرده غارت می‌کنند. زندان ابوقریب صدها برابر بیش از دوران صدام حسین زندانی بیگناه در درون خود دارد. اتباع دولت عراق را به بهانه تروریست سر به نیست می‌کنند، آنها را به گوانتانامو می‌برند و کسی از سرنوشت آنها با خبر نمی‌شود. معترض را در جا می‌کشند. این است بهشت امپریالیسم.

امروز مردم عراق خواهان انتخابات واقعاً آزاد و خروج قوای اشغالگرند. امروز مردم عراق در دسته‌های چند صد هزار نفری خواست انتخابات آزاد را زیر نظارت سازمان ملل مطرح می‌کنند، و می‌خواهند که تمامیت ارضی عراق حفظ شود و توطئه کردستان، سنی‌ستان و شیعه‌ستان برای تقسیم عراق بگور سپرده شود. لیکن امپریالیسم آمریکا زیر بار خواست مردم عراق نمی‌رود.

چون می‌ترسد که هواداران آیت‌الله سیستانی که تا دیروز از وی به نیکی یاد می‌کردند با کسب اکثریت و گردش به سمت ایران و استقرار یک حکومت با اکثریت شیعه، بازی فریبکارانه دموکراسی را بر هم بزنند. امپریالیسم آمریکا بر خلاف "حزب کمونیست کارگری ایران" ظاهراً از نظریه "آزادیهای بی‌قید و شرط" منصور حکمت حمایت نمی‌کند. آزادی وی طبقاتی است و در خدمت منافع امپریالیستی‌اش قابل تفسیر است. جالب این است که این حزب شناخته شده نیز در عراق برای "آزادی بی‌قید و شرط" و از جمله روی کار آمدن شیعیان مبارزه نمی‌کند. معلوم شد برای این حزب نیز آزادی قید و شرط دارد. اگر این آزادی و دموکراسی بفع "اسلام سیاسی" تمام شود زعمای این حزب از زیر پذیرش آن شانه خالی می‌کنند. این همه دغلاکاری را از رامزفلد یاد گرفته‌اند یا از آریل شارون؟ برآمد آیت‌الله سیستانی در اعتراض به ادامه اشغال عراق منطبق بر خواست ملت عراق است. وی فهمیده است که مقاومت در مقابل این خواست به از دست دادن وجهه روحانیت در عراق منجر می‌گردد. از این گذشته همه مفسرین تاکنون بر این عقیده بوده‌اند که این مرجع تقلید خواهان جدائی دین از دولت است و بهمین جهت نیز موی دماغ جمهوری اسلامی به حساب می‌آید. معذالک امپریالیستها زیر بار خواست مردمی که به خیابانها می‌آیند و دیگر نمی‌توان آنها را به تروریست متهم کرد نمی‌روند. این مبارزه در کنار مبارزه مسلحانه یک شکل توده‌ای مبارزه است که اتفاقاً برای ادامه مبارزه در عراق لازم و ضروری است زیرا مبارزه مسلح را باید بر نیرو گرفتن از مبارزه توده‌ای و جلب حمایت آنها سازمان داد. به میدان آمدن مردم به این گسترده‌گی امپریالیسم آمریکا را به وحشت انداخته است و از بی‌خبری آنها خبر می‌دهد. آنها می‌خواهد کاری کنند که با در دست داشتن سرنخها سازمان مللی را که تا دیروز "منفور" آمریکا بود و حق عضویت خویش را به آن نمی‌پرداختند جلو بیاورند تا جور جنایات امپریالیسم را به شانه رنجور خود بکشند. تاکتیک جدید امپریالیسم نشانه شکست و ضعف وی در عراق است. عنقریب یکسال از حضور این بزرگترین نیروی جنایت تاریخ بشری به سرزمین عراق می‌گذرد. دست‌آورد این جنایت فاجعه برای مردم عراق و منطقه است. امپریالیسم آمریکا می‌خواهد با کشیدن پای دنیا به عراق از لهستان، اسپانیا، ژاپن، دانمارک، آذربایجان، ترکیه و... گرفته تا آلمان و فرانسوی و انگلیس با حفظ وضعیت برتر و داشتن قراردادهای نان و آب دار در جیب بغل و تاسیس سازمانی اداری و مخفی برای جاسوسی و کنترل از راه دور میدان را با حفظ چهره سیاسی خویش خالی کند. ولی مردم عراق مانع خواهند شد که امپریالیسم آمریکا بدون پس دادن قصاص خاک عراق را ترک گوید. جرعه‌ایکه امپریالیسم آمریکا در خرمن منطقه افکنده است به شعله‌ای بدل می‌شود که از آن جان سالم بدر نخواهد

برد. شکست امپریالیسم آمریکا در منطقه قطعی است و مبارزه مردم عراق هر روز و هر شب علیرغم تبلیغات دروغگین "دموکراتها" و "آزادیخواهان" سانسورچی ادامه دارد. اگر رهبری این مبارزه بدست حزب واقعی طبقه کارگر عراق (کمونیستهای مارکسیست لنینیست) نیفتد طبیعی است که روحانیت مرتجع در راس مبارزه رهائیبخش و ضد قوای اشغالگر مردم عراق قرار می‌گیرد و آن را سرانجام به بیراهه و یا سازش با امپریالیسم و ارتجاع می‌شکاند. ولی "گناه" این امر بر دوش مردم عراق نیست بر دوش خرابکارانی است که بر سر راه جنبش کمونیستی سنگ می‌اندازند، عمال رویزیونیست‌ها و یا عمال سر سپرده اسرائیل زیر نقاب "کمونیستهای کارگر". وضعیت کردهای تجزیه طلب خنده‌دار شده است. آنها که در همدستی با امپریالیسم نام ننگینی در منطقه برای خویش خریدند و اعتبار سیاسی خویش را از دست دادند، به این افسانه دل خوش کرده‌اند که جمهوری کردستانی جدا از عراق و آنها با تصاحب چاههای نفت شمال عراق به کف خواهند آورد. صهیونیستهای اسرائیل که ناظر تحولات عراق هستند و از مبارزه توده‌ای مردم عراق به واهمه افتاده‌اند به کردها زور می‌آورند که کار تجزیه عراق را به پایان برسانند، زیرا عراق ضعیف برای اسرائیل بسیار مفید خواهد بود. آنها اعلام کرده‌اند که ۱۵۰ هزار پناهنده کرد عراقی در اسرائیل ساکنند که می‌خواهند به کشورشان بازگردند. این تهدید اسرائیل واکنش صهیونیستها در مقابل تظاهرات گسترده مردم عراق است. تجزیه عراق بهر بهانه‌ایکه بخواهد صورت بگیرد، تفرقه مردم عراق بر اساس ملیت و یا مذهب، ایجاد جنگ شیعه و سنی و یا کرد و ترک و عرب، خیانت به آمال مردم عراق است و باید با آن مبارزه نمود. مبارزه قهرمانانه مردم عراق روز به روز گسترده‌تر می‌شود. علیرغم سانسور رسانه‌های گروهی در سراسر جهان، این مبارزات همه افشار مردم عراق را در بر می‌گیرد. اخبار تلویزیون "الجزیره" و یا حتی ایران را در مورد عراق در "دنیای آزاد" و "دموکرات" پخش نمی‌کنند. حال آنکه روزی نیست که سربازان آمریکا، انگلیس، لهستان، اسپانیا با کلیدهای بهشت برگردن جنت مکان نشوند. همه فن‌آوری مدرن امپریالیسم آمریکا در مقابله با مبارزه خستگی ناپذیر مردم عراق تاثیر خویش را از دست داده است. همین اجرای سانسور بی‌امان اخبار و مبارزه مردم قهرمان عراق حاکی از ترس و بیچاره‌گی امپریالیسم در منطقه است. عراق گورستان سربازان امریکائی خواهد شد و تا به امروز بر اساس آمار رسمی ۵۵۰ سرباز فریب خورده امریکائی جان داده‌اند. این بجز کسانی است که بنام ملیتهای گوناگون به عراق آورده که اگر کشته نیز شوند نامشان در جایی منتشر نمی‌شود. از این جمله‌اند سربازان جمهوری آذربایجان که با دریافت پول با لباس و اسلحه امریکائی می‌جنگند و حتی نام "بی‌مقدارشان" در آمار قربانیان جنگ بازتابی نمی‌یابد.

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری

به حزب طبقه...

کارگر فقط از طریق طرد اپورتونیستها از صفوف خویش قادر است یکپارچه گی خویش را حفظ کرده، خط مشی و برنامه روشنی را تدوین و بیان نموده و تاکتیک واحدی را با اراده واحد در مبارزه اجتماعی برای کسب قدرت سیاسی در پیش گیرد. حضور اپورتونیستها در تشکلهای خود نامیده کمونیستی به ناروشنی برنامه و هرز رفتن نیروی کمونیستی و سردرگمی طبقه کارگر منجر می شود. حزب اسلحه مبارزه طبقه کارگر است. با این سلاح است که قادر است در میان طبقه نفوذ کند و رهبری مبارزه وی را به عهده گیرد. آنها که بهر عنوان با حزب واحد طبقه کارگر مخالفند و یا در پیوستن به این حزب تعلل می کنند از اهمیت و کار عظیمی که در برابر پیشاهنگان طبقه کارگر قرار دارد بی خبرند. و یا اینکه با هراس از برخورد به کوه عظیم مشکلاتی که در پیش روی ما قرار دارد، راه "میان بر" نیهیلیسم و فرار از مشکلات را در زیر پوشش عظیمی از توجیحات غیر کمونیستی مستور ساخته اند.

استحکام حزب همواره مدیون مبارزه با اپورتونیسم است. اپورتونیسم و ندانم کاری و آشفته فکری و... چون ویروسی است که بر بیکره حزب آویخته و حزب را از کار مستمر، موثر و موفق باز می دارد. این اختلاط ایدئولوژیک تنها حزب را به یک بدن بیمار بدل می سازد که قدرت حرکت از وی سلب شده است. توانش مصروف مبارزه با عناصر اپورتونیست درون حزبی است که هیچگاه قانع نخواهند شد، هیچگاه پاسخ همه پرسشهای خویش را پیدا نخواهند کرد، هیچگاه در مقابل تبلیغات ایدئولوژیک بورژوازی مصونیت نمی یابند، هیچگاه راضی نیستند، هیچگاه جسارت مبارزه بی امان را نخواهند داشت و ترجیح می دهند راه علاج را به تاخیر بیندازند. این ویروس طبیعتاً بدن حزب را از بین می برد. اپورتونیسم از این فقدان روحیه حزبی ارتزاق می کند. حزب هرگز نمی تواند با این بدن بیمار طبقه کارگر را به شاهراه رهنمون گردد.

طبیعتاً آبدیدگی و پختگی پرولتری بر شالوده مارکسیسم لنینیسم یک شبه بوجود نمی آید، زمان و تجربه عملی برای این کار لازم است. ولی این اندوخته های اکتسابی را فقط در گنجینه حزب می توان انباشت و از انتقال تجارب آن استفاده نمود. حزب است که ضامن استمرار حرکت، مبارزه و استفاده از گنجینه تجارب است. حزب است که نیروبخش است و به فرد در مبارزه خویش نیرو می بخشد و بیمه عمر مبارزات آتی وی است.

حزب طبیعتاً مجمع بله قربان گویان نیست، حزب در عین حال جمع مبارزینی است که با اسلحه انتقاد و انتقاد از خود در پی رفع نقایص خویش برمی آیند، مبارزه میان آنها نیز دائمی است ولی جهت این مبارزه

برای تحکیم و نه برای تفرقه در حزب است.

پاره ای تصور می کنند که برای پیوستن به حزب واحد طبقه کارگر باید پاسخ همه پرسشهای خود را پیدا کنند، حال آنکه این انتظار و نوع برخورد صرفاً یک برخورد ایده آلیستی است و با ماتریالیسم دیالکتیک سرسوزنی خویشاوندی ندارد. زیرا مارکسیسم و ماتریالیسم دیالکتیک به ما می آموزد که روند شناخت انسانی پایان ناپذیر است زیرا ماده در حال حرکت اشکال گوناگونی پیدا می کند که مرز شناخت انسانی را گسترش می دهد. روزی که "همه چیز" شناخته شود روز پایان مبارزه، روز پایان تحقیقات، روز پایان جهان است و این روز در روایات مذهبی روز قیامت خواند می شود. حزب واحد طبقه کارگر در جریان پختگی، بلوغ و تکامل خویش تلاش می ورزد که مرز شناخت خویش را گسترش دهد و در روند مبارزه پاسخهای مناسب هر دوره از مبارزه را پیدا کند. شروع مبارزه را منوط به کمال شناخت کردن انصراف از شروع مبارزه است.

مهم این است که بر شالوده مارکسیسم لنینیسم برای کسب قدرت سیاسی فعال بود و تلاش کرد که دیکتاتوری پرولتاریا را پس از کسب قدرت سیاسی و برای تحقق سوسیالیسم و حفظ آن مستقر ساخت. در این عرصه همه پرسشها، پاسخهای متناسب خویش را خواهند یافت.

مهم این است که کمونیستها برای روشن کردن و نه مخدوش کردن مواضع خویش فعال باشند و مانع شوند که فعالیت آنها به مشوب کردن افکار میدان دهد. فقط در یک محیط پاک ایدئولوژیک ممکن است آلودگیها و عناصر ناباب و تفرقه افکن را از صفوف پرولتاریا جدا ساخت و شناخت. تا بازار آشفته وجود دارد میدان

برای عناصر بی هویت و ضد حزبی که برای خویش "شخصیت" می شوند باز است. در محیط بی حزبی، هر پهلوان پنبه ای قهرمان می گردد.

خیانت رویزونیستها، فروپاشی امپراتوری سوسیال امپریالیستی شوروی به رهبری خروشچف-برژنف-گورباچف-یلتسین، شکست انقلاب ایران و بروز یاس و سرخوردگی بویژه در میان روشنفکران موجی از رویگردانی و سرخوردگی ایجاد کرد که بسیاری از روشنفکران خرده بورژوا را به نفی حزبیت کشانید. توگویی انحلال و نفی حزب کلید حل مسایل است.

این روحیه ضد حزبیت، این روحیه خودپرستی و خودخواهی روشنفکری که منافع "والای" فردی خویش را ملاک ارزش گذاری بر هر پدیده ای قرار می دهد، هنوز پس از گذشت بیست و پنجسال از شکست انقلاب ایران تضعیف نشده است و هر روز در اشکال متنوعی امکان بروز پیدا می کند. بسیاری از این روشنفکران که حتی کمونیست هم نبوده اند، و یا هرگز

شم کمونیستی و دانش کمونیستی نداشته اند و در اکثریت خویش مارکسیسم را از طریق گوش و نه تحقیق و تفحص و آموزش، بطور سطحی آموخته بودند و یا بهتر بگوئیم به مارکسیسم لنینیسم چون مد روز بود آویخته بودند و از آن برای ابراز وجود روشنفکری استفاده می کردند، حال همه طلبکار نیز از کار درآمده اند و خود را بزرگترین مارکسیستهای دوران کنونی جا می زند که امروز از مارکسیسم بریده اند. این موج روشنفکری ضد کمونیست طلبکار که محصول یاس و سرخوردگی دوران افول جنبش کارگری و کمونیستی است هنوز از نقش نیفتاده و بر ضد حزب و حزبیت تبلیغ میکند. این موج سرخوردگان، بی هویتها، محو شخصیتها کاذب خویش را در وجود حزب و روح حزبی میدانند. آنها که فقط در میدانهای خالی دور برمی دارند با تمام قدرت استدلال روشنفکرانه خویش در پی جاودان ساختن سرمایه داری و بهره کشی از انسان اند. تقویت حزب واحد طبقه کارگر بر اساس اصول و مبانی مارکسیسم لنینیسم که وظیفه مبرم هر کمونیستی است میتواند به پایان سریع این روند ناسالم یاری رساند و محیط را از این آلودگیها پاک سازد تا ضد کمونیستها "کمونیست" در احزاب بورژوازی جای مناسب خویش را بیابند.

حزب ما از مارکسیسم لنینیسم دفاع می کند و برای استقرار سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه می نماید و این را تنها راه رهایی بشریت می داند تا از بربریت سرمایه داری جان سالم بدر برد. درهای حزب ما به روی همه کمونیستهای واقعی که منافع جامعه و بشریت را بر منافع فردی ترجیح می دهند و حاضرند در این راه صمیمانه فداکاری کنند باز است.

شتر دیدی...

آنها فقط با سیاست شتر دیدی ندیدی می خواهند از بحث روشن در این زمینه فرار کنند. مسئولیت دروغهای امپریالیستها، مسئولیت بوش-ولفوویس-رایس-پاول نیست، مسئولیت فردی نیست، به این و یا آن فرد بستگی ندارد، این تراواشات نظام امپریالیستی است که بر دروغ و فریب مردم استوار است. نوکران ایرانی امپریالیستها نیز از همین واهمه دارند تا در بحث درگیر شوند. زیرا مجبور خواهند شد دروغ و دغل و جعل سند را چون "موهبتی الهی" بپذیرند و بر آن امضاء تأیید بگذارند. تئوری جنگ سرد آقای هوشنگ وزیری که در این اواخر از زبان فرح دیبا آخرین ملکه ایران نیز بعنوان استدلال مورد استفاده قرار گرفته است آن کلید سحر آمیزی است که می توان با اتکاء بر آن زیر سند هر دروغ و جنایتی را امضاء کرد.

دوران ما دورانی نیست که کسی بتواند خودش را به نفهمی بزند و شترهای گنده را ندیده بگیرد. حزب کار ایران توفان ماست خورش را ولی نمی کند.

**

صهیونیسم دست دراز شده امپریالیسم است

شتر دیدی، ندیدی

امپریالیستها متحد آمریکا با بی شرمی، با جعل سند و دروغگوئی آشکار به نقض قوانین بین المللی، موازین حقوق بشر، معاهده‌های جهانی در مورد حقوق ملل و... دست زدند تا تجاوز ارتجاعی خویش را به کشور عراق و تبدیل این کشور به مستعمره امپریالیسم آمریکا در منطقه را توجیه کنند.

امروز کسی در دنیا نیست که به این ریاکاری امپریالیسم آمریکا واقف نباشد. حزب ما برای اینکه یک چنین جنایتی در اثر تکرار شبه استدلال‌ات دروغین به منطقی متعارف و پذیرفتنی بدل نگردد به این واقعیت اشاره می‌کند که یک دولت امپریالیستی و ارتجاعی با زور و قلدری با جعل سند در مراجع بین المللی و در انظار میلیاردها مردم جهان و تحقیر سازمان ملل متحد و تمسخر نمایندگان سایر ملل جهان در کشوری که هزاران کیلومتر از آن فاصله دارد به غارت و جنایت مشغول است و سعی وافر به خرج می‌دهد آن را بتدریج بعنوان یک امر عادی و بدیهی جا بیاندازد. امپریالیسم آمریکا عراق را خطری برای صلح جهانی قلمداد می‌کرد که ادعاهایش دروغ از کار در آمد و معلوم شد که این امپریالیسم آمریکاست که صلح جهانی را به خطر انداخته است. امپریالیسم آمریکا کشور عراق را متهم می‌کرد که بمب اتمی دارد و حتی نخست وزیر انگلستان که نقش سرگروهان ارتش رامزفلد را بعهده گرفته است مدت آماده کردن بمب تا انفجار آن را بر سر مردم جهان در حداکثر زمان که ۴۵ دقیقه باشد تعیین کرد. حال معلوم شد که این رهبران "متمدن" ریاکار بودند و به مردم جهان دروغ می‌گفتند. امپریالیسم آمریکا و متحدینش اعلام کردند که کشور عراق دارای سلاحهای کشتار جمعی است و یادشان آمده که این وسایل را در جنگ با ایران زیر نظر خود آنها استفاده کرده بودند. آنها یادشان آمده که پرتاب بمبهای شیمیایی بر سر سربازان ایران و کردهای حلبچه جنایت علیه بشریت است، تا دیروز که این عمل در خدمت مطامع امپریالیسم قرار داشت جنایت علیه بشریت محسوب نمی‌شد. ولی آنها یادشان نیامد که همین ابزاری را که در اختیار دولت عراق گذاشته بودند و بر آن نظارت می‌کردند تا ایرانی‌ها را بکشند و تأثیرات مخربش را بر پیکر سربازان ایرانی آزمایش و بررسی می‌کردند، در جنگ نخست پس از حمله عراق به کویت توسط خود امپریالیستها نابود شدند تا خطری آتی متوجه آنها و کویت و عربستان سعودی یعنی متحدین دیرینه امپریالیسم آمریکا در منطقه فراهم نشود.

بمب شیمیایی تا زمانیکه بر سر مردم ایران ریخته می‌شد جنایت نبود ولی از زمانی که خطر استفاده از آن علیه متحدین آمریکا مطرح است جنایت محسوب می‌شود. امپریالیسم آمریکا در جدول مندلیف نیز دست می‌برد. امپریالیسم آمریکا با نظارت سازمان ملل متحد این سلاحهای کشتار جمعی را در سالهای بعد از نخستین تجاوز آمریکا به عراق از بین برد. امری که قبل از هر کس بر امپریالیستهای آمریکائی و انگلیسی که حتی جاسوسان خویش را به میان کارشناسان و ماموران بررسی سازمان ملل فرستاده بودند پنهان نبود. امپریالیستها با این آگاهی جنجال وجود سلاحهای کشتار جمعی شیمیایی را بر سر دست گرفتند و به پخش دروغ و اکاذیب مشغول شدند و منطقه را به خون کشیده‌اند. همه این ادعاهای این جنتمنهای متمدن، دروغ بیشرمانه از کار در آمد. قدری این حقایق را نظاره کنید و در مغز خود بگردانید تا به کنه فاجعه پی ببرید. عده‌ایکه مدعی رهبری جهان‌اند با دروغ و سند سازی و جعل اخبار به جنایت در خدمت منافع کنسرنهای امپریالیستی مشغولند و می‌خواهند بار بحران داخلی خویش را بر دوش مردم عراق منتقل کنند. در قوانین هر کشور سرمایه‌داری چه پیشرفته و چه "پس رفته" بندی وجود دارد علیه جاغلین اسناد. این جاغلین به حبسهای دراز مدت همراه با پرداخت جرایم نقدی سنگین محکوم می‌شوند. این امری که چنین به چشم و گوش طبیعی جلوه می‌کند در قاموس امپریالیستها معنا و مفهومی ندارد. وضعیت مانند این می‌ماند که کسی مدعی شود خانه شما به من تعلق دارد و سند قلابی برای ادعای مالکیت خویش تدوین کند و آنرا با اخراج شما از خانه و کاشانه خویش به اجراء بگذارد و زمانی هم که معلوم شد که سندش جعلی است باز با گردن کلفتی در خانه شما بماند و شما را از حق سکونت در کاشانه‌تان محروم کند. طلبکار هم باشد. این را می‌گویند قانون جنگل که در آن سگ را بدرد و فرادستان فرودستان را. امپریالیستها به جعل سند دست زده‌اند و طبیعتاً به اعتبار زور و پول و قلدری هیچ دادگاهی را در جهان پیدا نمی‌کنید که این جاغلین را بازداشت کرده و به جرم جنایت علیه بشریت محاکمه کند. خوانندگانی که آدرس دادستان دادگاه مسخره میلسوسویچ را در اختیار دارند خوب است نظر ایشان را به این جنایات تکان دهنده جلب کنند. نباشد که ریگی در کفش ایشان است و نسبت به جنایات امپریالیستها دیده اغماض دارند.

البته سلطنت طلبان ایرانی و گماشته‌های امپریالیسم آمریکا که آرزوی اشغال خاک ایران را توسط امپریالیسم آمریکا دارند، در مقابل این همه دروغ و دغل امپریالیستها سکوت اختیار کرده‌اند. شما در میان این هواداران حقوق بشر سلطنت طلب، این مدعیان مدنیت، قانونمداری، مدرنیته و... یک نفر را، آری محض نمونه حتی یک نفر را پیدا نمی‌کنید که از امپریالیسم آمریکا حساب و کتاب بخواهد و وی را به پای میز محاکمه بکشاند که چرا مسئولیت دروغگوئی و ریاکاریش را به عهده نمی‌گرد و چرا خسارتی را که از این بابت به بشریت و بویژه به مردم عراق زده است جبران نمی‌کند. تصور آنرا بکنید که اگر یک بار توسط کره شمالی و یا کوبا و یا ویتنام، دروغی گفته می‌شد. آنوقت امپریالیستها و نوکرانشان شب و روز در وسایل ارتباطات جمعی بوقهای گوشخراش "حقیقت بینانه" خویش را بکار می‌گرفتند تا در نکوهیده بودن دروغ و لزوم سرنگونی دولتهای دروغگو و ریاکار و شرور داد سخن دهند تا شنونده به مرحله خلسه و یا تهوع برسد و در تحسین راستگوئی و تمدن و مدرنیته و تحصیلات در غرب عریده بکشند تا "حقانیت" رژیم خویش را به جهان عرضه کنند. بگذریم از اینکه آنها هر روز و هر شب توسط وزارت پخش دروغ در آمریکا که همان "وزارت حقیقت" است پبای هر کشوری که مایل باشند دروغهای شاخدار می‌نویسند، تاریخ را جعل می‌کنند، از دیو فرشته می‌سازند و از فرشته دیو می‌آفرینند. نوکران این امپریالیستها اکنون باید در مقابل مردم ایران پاسخگو باشند. باید توضیح دهند که نظرشان در مورد دروغها و عوامفریبی های آمریکا و انگلیس چیست؟ باید توضیح دهند که مرز "دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه‌انگیز" کجاست؟ باید روشن کنند که چرا وجدانهای حساس آنها جریحه دار نمی‌شود وقتی این همه دروغ و جعل سند و عوامفریبی را می‌شنوند؟ نباشد که گوششان به دروغ عادت کرده باشد؟ شما در نظریات سلطنت طلبان و ارگان سیاسی آنها که همان کیهان لندن باشد و در ارگانهای کیلویی، رنگارنگ و بازار مکاره‌ای "حزب کمونیست کارگری ایران" سخنی در افشاء صهیونیستها و امپریالیستها و ماهیت دروغهای آنها نمی‌یابید. زیرا اگر کسی دروغهای و مکاری امپریالیستها را انکار نکند آنگاه باید نظر مثبت و یا منفی خویش را در این مورد بیان کند. باید روشن کند که این اعمال شیعی تا به چه اندازه از جانب گماشته‌های سلطنت طلب مورد حمایت و استفاده بعدی خواهد بود. باید آنوقت روشن کند که ماهیت نیات شوم امپریالیستها چیست که به دروغ متوسل می‌شوند؟ اگر دولتی سکولار، مدرن، بی‌شیله و بیله، مترقی، دشمن "اسلام سیاسی" است، همدل مردم جهان، دوست بیوه‌زنان و یتیمان، دست و دلباز، دموکرات، آزادیخواه، بشر دوست و ... است بچه دلیل دروغ می‌گوید، چه نیازی دارد که سر مردم جهان را کلاه بگذارد. سبب توسل به این دروغها، ریاکاریها و جنایاتش چیست؟. آنوقت است که ناچار است اعتراف کند که امپریالیستها نقابدارند. نقاب صلحجوئی و حمایت از خلقها و حقوق بشر را از آن جهت به چهره می‌زنند که بهتر بتوانند در خدمت منافع خویش آنها را به کار گرفته و یا بزبر پا نهند. این تناقض را فقط می‌توان با بیان ماهیت امپریالیسم شفاف کرد و توضیح داد. نوکران امپریالیستها و صهیونیستها برای اینکه دشمنان لای تله نیفتند از پرداختن به این مهم که دنیا را تکان داده است طفره می‌روند و سکوت قبرستان را پیشه خود ساخته‌اند. زیرا آنها نیز مانند اربابشان از یک قماشند. خانه امپریالیستها بر دروغ و دغل استوار است، تاریخی که آنها می‌نویسند تاریخ طبقاتی و در خدمت منافع کارتلها و کنسرنها و طبقات مبرنده و ارتجاعی جامعه است. کتبی که منتشر می‌کنند جعل تاریخ جنبش کمونیستی جهان است. به هیچ یک از انتشارات دروغین امپریالیستها نباید دل بست و خود را با "اسناد" بی پایه آن فریفت. تجربه جنگ جهانی دوم، دروغهایی که در آن باره تاکنون منتشر کرده‌اند، تجربه ویتنام، شیلی، اندونزی، ایران و... دروغهایی که در این موارد منتشر کرده‌اند باید چشمان نیروهای انقلابی را بگشاید و بدانند که امپریالیستها قابل اعتماد نیستند، دشمنان بشریت‌اند. و نوکران در یوزه ... ادامه در صفحه ۷

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم

رهبران کرد...

تابعیت و ملیت واقعی این کردهای وارداتی. در همین ارتباط دولت اسرائیل از طرح کردستان فدراتیو به دفاع برخاسته است و یکی از مسئولین عالی‌رتبه "موساد" با مسعود بارزانی به گفتگو نشسته است. مسلماً ایفای این نقش عمیقاً ارتجاعی است. نیروهای مترقی ایران چه برسد به آنها که مدعی انقلابی هستند مسئولند که در این عرصه به شفافیت در عرصه مبارزه نیروهای اپوزیسیون ایران پردازند. جریانهای کردی که برای اشغال خاک عراق هللهه کردند و یا می‌کنند نمی‌توانند جای شایسته‌ای در نهضت انقلابی و آزادیخواهانه مردم منطقه داشته باشند. آنها که مرز روشن دوست و دشمن را مخدوش می‌کنند سرانجام گوشت دم توپ ارتش صهیونیستی اسرائیل خواهند شد. این سیاست ارتجاعی را باید از هم اکنون و بدون سستی و تاخیر فاش ساخت تا دودش در آینده دیده بینای انقلاب را کور نکند. جبهه‌ای که در آن گروهی از بقیه بطلبند به ما کمک کنید تا ما گلیم خودمان را از آب بیرون بکشیم، براه خود برویم و بریش شما بخندیم اساسش بر اپورتونیسیم و ارعاب است و فاقد شفافیتی است که هر گروه دموکرات، آزادیخواه و انقلابی باید دارا باشد. نمی‌شود دموکراسی و آزادی را فقط برای خلق خود خواست و نه برای سایر خلقها، نمی‌شود با حق تعیین سرنوشت خلق فلسطین در سرزمین اباجدایش مخالفت کرد و سیاست اسرائیل صهیونیستی را در اشغال خاک فلسطین تأیید کرد و در عین حال مدافع اصل "تعیین سرنوشت خود" بود و آنوقت است که دم خروس ناسیونال شونیسیم اعم از کرد و آذری و فارس و ... بیرون می‌زند.

لبن می‌گفت: "تقاضاهای دموکراسی، منجمله حق حاکمیت بر سرنوشت، یک چیز مطلق نبوده، بلکه جزئیست از نهضت عمومی دموکراتیک جهان (اکنون: نهضت عمومی سوسیالیستی). ممکن است در بعضی از موارد جداگانه جزء با کل متضاد باشد، در اینصورت لازمست از آن صرف نظر نمود. (رجوع شود به جلد ۱۹ صفحات ۲۵۸-۲۵۷ چاپ روسی).

برای کمونیستها حل مسئله ملی حل حقوقی آن از نظر رسمی نیست، حل مسئله از نظر منافع مشخص نهضت انقلابی خواهد بود، این است که شعارهایی نظیر انجام همه برسی "حزب کمونیست کارگری ایران" یک شعار عمیقاً ارتجاعی و غیر طبقه‌ای است.

این است که کمونیستها حل مسئله ملی را در ایران در چارچوب استقرار جمهوریهای سوسیالیستی شوروی ایران می‌بینند که منطبق بر سابقه و هویت اشتراک تاریخی ملل ایران باشد و در آن زمینه محکم اتحاد برادرانه و دموکراتیک همه خلقهای ایران در یک اقتصاد واحد قدرتمند در منطقه که آتشکده امید خلقهای جهان گردد بیش از پیش فراهم گردد. تنها

چنین پیوندی که ماهیتاً پرولتری است به اتحاد خلقها و احترام متقابل، یاری متقابل و جانفشانی متقابل برای هدفی مشترک و انسانی و والاثر باری می‌رساند. فقط پرولترهای خلقهای مختلف ایران هستند که روح برادری را میان انسانها تبلیغ می‌کنند و از بوی تعفن ناسیونال شونیسیم کور که به کشتارهای عمومی بدل می‌شود منزجرند. هر عود بیمارگونه و سرطانی ناسیونال شونیسیم کور قومی که همدست امپریالیسم در منطقه است دیر یا زود بروز ماهیت کرده و در مقابل مبارزات رهائی بخش و نهضتهای مترقی و آزادیخواهانه مردم منطقه قرار خواهد گرفت. یا با خلق ترک، عرب، فارس و فلسطین علیه امپریالیسم و ارتجاع و یا در کنار صهیونیسم و امپریالیسم در مقابل سایر خلقها، راه دیگری در شرایط فعلی منطقه نیست. خلق کرد در عراق بر سر پرتگاه عمیقی قرار گرفته که می‌تواند همه آرزوها و آمل خلق کرد را نقش بر آب سازد. زنده باد اتحاد برادرانه و دموکراتیک خلقهای ایران در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ایران. تنها این شعار است که ماهیت ناسیونال شونیستها را رو می‌کند، نقش استثمارگرانه بورژوازی آنها را بر ملا کرده، تاکتیکهای بورژوازی این ملل را که با توسل به یک آرزو و خواست برحق قصد بیراهه بردن مبارزات این مردم ستمدیده را دارند بی‌اثر می‌سازد. تنها این تاکتیک است که فراخوانی به آدمکشی ملی را که بویژه در این اواخر توسط ناسیونال شونیستهای مرتجع آذری با یاری عمال علیوف و فرقه دموکراتهای ورشکسته عنوان می‌شود می‌توان افشاء نمود، آنها ناچارند در مقابل جنبش کارگری قومی خویش قد علم کنند و کارگران "خودی" را سرکوب کنند. آرزوست که اتحاد برادرانه کارگران سراسر ایران جبهه متحد خویش را در مقابل بهره‌کشان اعم از فارس و کرد و ترک و آذری و بلوچ و عرب و... بر پا خواهند داشت و در عمل با روحی دموکراتیک و برادرانه پیوندهای خویش را مستحکم کرده، دشمنان خویش را شناخته و حکومت متحد طبقاتی پرولتری خویش را ایجاد خواهند کرد. در این پرتو است که ناسیونالیسم مقهور انترناسیونالیسم پرولتری خواهد شد، و تبلیغ نفرت ملی و فراخوانی به کشتارهای قومی جائی میان بشریت دموکرات و مترقی ندارد. ناسیونالیسم کور بر خون استوار است و به بربریت تعلق دارد.

این کمکها نشانه سربلندی مردم ماست

پیرو انتشار فراخوان حزب کار ایران (توفان) برای جمع‌آوری کمک بخاطر قربانیان زلزله بم خوانندگان بسیاری به ارسال کمک مالی اقدام کرده‌اند. این از یک طرف نشانه اعتماد مردم به حزب ماست و از جانب دیگر نشانه آن است که تا چه حد این فاجعه

ملی وجدانهای پاک انسانی را معذب کرده است. حزب ما در این رابطه موفق شد اعضاء و هواداران خویش را بسیج کند و از آنها بخواهد که بطور مستقیم و یا در همکاری با سایر سازمانهای دموکراتیک، حرفه‌ای، بشردوست، فرهنگی و... برای جمع‌آوری اعانه فعال شوند. گزارشهای رفقای ما چه در عرصه همکاری با سایر کانونهای بر شمرده و چه در دریافت کمکهای مالی مستقیم و آمادگی مردم برای دادن این کمکها چشمگیر است. ما بخشی از این کمکهای نقدی و دارویی را مستقیماً به ایران رسانده‌ایم. در جمع‌آوری چندین تن اجناس قابل ارسال به ایران در کنار سایر ایرانیان متعهد فعالانه از طریق امکانات بین‌المللی که داشتیم شرکت کردیم. در زیر بخش دیگری از کمکهای رسیده به دست حزب را منتشر می‌کنیم:

رفیق از فنلاند ۱۰۰ یورو کمک.

رفیق از فنلاند ۱۰۰ یورو کمک به زلزله

رفیق خارکن از آلمان ۲۰ یورو کمک.

رفیق احمد پ. ۵۰ یورو برای زلزله و حزب

رفیق راز جنوب آلمان ۵۰ یورو به زلزله

رفیق س از جنوب آلمان ۵۰ یورو به زلزله

رفیق ف از جنوب آلمان ۵۰ یورو به زلزله

رفیق م از جنوب آلمان ۵۰ یورو به زلزله

رفیق ش از جنوب آلمان ۵۰ یورو به زلزله

کمک به حزب ۲۰۰ یورو

رفیق از برلن ۲۰ عدد تمبر پستی

از هامبورگ ۱۰ یورو کمک مالی

از گیسن رفیق س ۴۰ یورو

یاری رفقا از هلند به زلزله زدگان:

ارغوان ۲۵ یورو

نادره ۳۰ یورو

آذر ۵۰ یورو

رضا و هلن ۳۰ یورو

آبادی ۵۰ یورو

نورا ۵۰ یورو

رامیز ۱۰ یورو

دنیز ۱۰ یورو

ابراهیم ۲۰ یورو

کمکهای رسیده از آمریکا برای زلزله زدگان:

آنا ۵۰ دلار

ج. ۱۰۰ دلار

رحمان ۱۰۰ دلار

آزاده ۱۰۰ دلار

بهرام ۱۰۰ دلار

نادر ۵۰ دلار کانادا

رفقای کمونیست خارجی

ترکیه ۲۵۰ یورو

فرانسه دوستان یورو

رفقای روسیه "پرولتارسکا یا گازتا" ۱۰۰ یورو.

کمکها ادامه دارد

جنايات رهبران صهيونيسم در فلسطین جنایت علیه بشریت است

لیخند فرخ...

مرتبا همدیگر را دکتر و مهندس صدا می‌زدند سخت آزار دهنده بود. مرا بدرخت بستند. صدای پای عده‌ای همراه با دستوره‌های خشکی که صادر می‌شد، روشن می‌کرد که جوخه اعدام را صدا کرده‌اند. عطاپور رای دادگاه را می‌خواند که شکرالله پاک‌نژاد بجرم سوء قصد بجان اعلیحضرت همایونی و ارتباط با دولت خارجی بانفاق آراء محکوم باعدام شده است. بعد دستور داد که جوخه آماده باشد و مرتبا یادآوری می‌کرد که تو در کنار مرز عراق دستگیر شده‌ای و کسی از توقیف تو اطلاعی ندارد و همه فکر می‌کنند تو به عراق رفته‌ای و هیچکس از اعدام تو اطلاعی نخواهد یافت پس از صدای گنگدن تفنگها و پس از صدور فرمان آتش صدائی شنیده شد و بعد از چند لحظه پیچ پیچ، عطاپور فریاد زد: این چه وضعیتی است؟ چرا دستور صادر می‌کنید و بعد لغو می‌کنید؟ مگر مسخره بازیست؟ و با صدای بلند قدری هم دشنام داد. مرا از درخت باز کرده و دوباره به سلول انفرادی برگرداندند. تمام این صحنه سازبها برای این بود که من اعترافاتی مطابق میل آنها بکنم. در جریان بازجوییهای بعدی ناخن سبابه چپ و ناخن کوچک دست راست مرا کشیدند. بارها با فنون کاراته با پا و دست مرا بزمین انداختند. دشنامهاییکه این جلادان در تمام مدت بازجویی بمن می‌دادند تنها لایق خود و اربابانشان بود و من از تکرار آنها شرم دارم. سه بار و هر بار ۴۸ ساعت بمن بی‌خوابی دادند. از شکنجه‌های گرسنگی طولانی و ازدیاد نور که بارها انجام شد سخنی نمی‌گویم. شکنجه ۱۸ روز ادامه یافت. (نقل از مداخلات شکرالله پاک‌نژاد عضو گروه فلسطین در دادگاه نظامی).

رهبران کرد...

تجارت جهانی تبدیل شده است و در حقیقت "حق تعیین سرنوشت" بدست امپریالیسم صورت می‌گیرد از ریشه متفاوت است. در این وضعیت عینک ناسیونالیسم شونیسیم کور به دیده زدن از قدرت بینائی می‌کاهد و خلقهای ستمدیده را در زیر رهبری رهبران گمراه ناسیونال شونیسیت به جاهی می‌برد که امپریالیستها برای مقاصد شوم خود برای آنها حفر کرده‌اند. ناسیونال شونیسیت کور همیشه به عنوان ابزار دست امپریالیسم و ارتجاع عمل کرده‌اند و می‌کنند زیرا نمی‌فهمند که منافع خلقها و انقلاب یک منفعت عمومی است و جزء را نمی‌شود بدون حل کل سامان داد.

تصور سفیهانه‌ایست اگر کسی تصور کند که در ایران کنونی می‌تواند با رژیم مرتجع جمهوری اسلامی کنار آمده و برای خلق کرد ایران دموکراسی مجزا با حق ویژه بوجود آورد.

چگونه ممکن است در حالیکه در سراسر ایران سانسور

برقرار است، اجازه نمایشات و تظاهرات و تشکیل احزاب و سازمانهای حرفه‌ای را به کسی چه در کردستان و چه در آذربایجان بدهند و این حقوق ویژه را مجاز شمرند.

جزیره‌ای دموکراتیک را در گنداب عظیم سانسور و خفقان و سرکوب نمی‌توان تصور کرد. آیا این توهومات عملی است و یا خود فریبی است. آیا مغز و هوش خارق‌العاده‌ای می‌خواهد تا کسی به افسانه بودن این ترهات پی ببرد؟ مگر اینکه بپذیریم که چنین رهبرانی وعده همکاری به رژیم جمهوری اسلامی برای سرکوب سایر نیروهای انقلابی، بر علیه سایر خلقهای ایران بدهند و خود را دست دراز شده جمهوری اسلامی در کردستان ایران به حساب آورند، تا مورد لطف و تفقد آنها قرار گیرند.

ولی خیر، پاره‌ای رهبران کرد که بیماری ناسیونال شونیسیم کورشان کرده است و دشمن خویش را نه در رژیم صدام حسین و یا جمهوری اسلامی و نظایر آنها بلکه در سایر خلقهای این منطقه جستجو می‌کنند و می‌بینند و می‌خواهند کوتاه نظرانه فقط گلیم خود را به حساب سایر خلقهای و همکاری با دولت صهیونیستی اسرائیل از آب بیرون بکشند، جز تفرقه افکنی، کینه توزی، عوامفریبی، همدستی با امپریالیسم و ارتجاع ارمغانی نه برای خلق خود دارند و نه برای خلقهای منطقه.

تجربه افسانه "حق تعیین سرنوشت" در یوگسلاوی را که سالها ملل این سرزمین برادرانه در کنار هم زندگی می‌کردند و کشور مستقل و از نظر اقتصادی و سیاسی قدرتمندی را داشتند، با کراسوی و اسلونی وابسته به امپریالیسم آلمان و اتریش که امکان ادامه بقاء ندارند و یا کشور روی کاغذ بوسنی هرزگوین مقایسه کنید و بر سرنوشت غم انگیز مردم کوزوو اشک بریزید تا دیدگان شما به این نوع طرح حل مسئله ملی روشن شود. در همین عراق اشغالی چندین بار تا بحال کردها مبتنی بر همین درک عقب مانده از تاریخ، "حق تعیین سرنوشت خویش" را کسب کرده‌اند و باز هم لازم می‌دانند از نو این حق را کسب کنند.

آنها که از تجربه کوزوو نیاموختند حال قربانی آخرین دست بازی اشغال عراق شده‌اند. تصورش را بکنید که در عراق اشغالی، در عراقی که به مستعمره امپریالیستها بدل شده است، در عراقی که بنا درش و راهای زمینی و هوایی و آبی آن زیر سلطه و نظارت امپریالیستهاست، در عراقی که فقط نیروی امپریالیستی نقش قطعی را در آن بازی می‌کند، در عراقی که امپریالیستها نفتش را خصوصی کرده و مجاناً به عنوان هزینه جنگ بدون حساب و کتاب غارت می‌کنند، در عراقی که سرنوشت مرگ را برای میلیونها عرب و ترک و شیعه و سنی رقم زده‌اند، ناسیونالیستهای کوری رهبری جنبش مردم کردستان را بدست گرفته‌اند که به این پندار دچارند در

متن این وابستگی در جزیره "کردستان آزاد و مستقل" می‌تواند از همه نعماتی که همه مردم منطقه از آن محروم‌اند بهره‌مند شوند. "اقتصاد و سیاست آزاد" داشته باشند. تو گوئی بوی نفت کرکوک به مشام امپریالیستها نمی‌خورد.

وقتی این جریانهای مرتجع در کردستان مدعی شوند که سرنوشت خلق عرب و ترک عراق برای آنها بی تفاوت است چه انتظاری می‌توانند نسبت به حمایت این خلقها و حتی خلقهای منطقه از مبارزات خود داشته باشند. خلقهای ایران و ترکیه و سوریه مسلماً به این تحولات نا سالم در منطقه با سوء ظن نگاه خواهند کرد.

هیچ خلقی نمی‌تواند با احساس خنجر به پشت به صف اول مبارزه برود. کردهای عراقی که دچار خیالات خام هستند و این خیالات خام در چند ده سال اخیر از طرف صهیونیستهای اسرائیل، ساواک شاه و جاسوسان و کارشناسان آنها در منطقه علیه اعراب تقویت شده است، خواستار آنند که مجلس خود، نظام مالیاتی خود، محافظین مسلح مرزی خود و منابع نفتی شمال عراق را در اختیار داشته باشند. به سخن دیگر هم از نظر سیاسی، جغرافیائی، اقتصادی و نظامی و طبیعتاً فرهنگی از کل عراق جدا باشند. اسم این کار را که معنای دیگری جز تجزیه طلبی و همدستی با ارتجاع صهیونیسم و امپریالیسم علیه سایر خلقهای منطقه ندارد "حق تعیین سرنوشت خلق کرد" نامیده‌اند. حق تعیین سرنوشتی که نه بدست خود بلکه بدست صهیونیسم و امپریالیسم و آنهم تازه با خریدن زمینهای اعراب و ترکها از طریق سازمان جاسوسی اسرائیل "موساد" سر می‌گیرد و این همان روشی است که صهیونیستها بر علیه ملت فلسطین بکار بردند برای کمونیستها، نیروهای انقلابی و دموکراتها پشیزی ارزش ندارد و بر دریائی از خون بنا شده است. تأیید بر این اصل یعنی خریدن زمینهای خوزستان توسط رامزفلد-ولفویتس و ادعای حق تعیین سرنوشت برای خلق عرب. تأیید این اصل یعنی حمایت از تجاوز اسرائیل به فلسطین و اشغال سرزمینهای فلسطین و بی جهت نیست که این جنبش "دموکراتیک" کردستان حاضر نیست از مبارزه و خواستههای ملت فلسطین بر علیه صهیونیستهای اسرائیلی حمایت کند. این سیاست با شکست شرم آوری همراه خواهد بود. تمام آن گروههای ناسیونالیستی که در ایران خواهان تجاوز امپریالیسم آمریکا به ایران بودند تا به خیال خودشان "فارسها" را بکشند تا آنها "آزاد" شوند نقش همان کردهائی را در عراق بازی می‌کنند که توسط امپریالیستها ساز و برگ گرفتند و خارج از عراق دوره نظامی دیدند و یا بعنوان "۱۳۰ هزار کرد مقیم اسرائیل" با زلفهای سیاه و ریشهای نتراشیده قصد آمدن به عراقی را دارند که نه اداره ثبت و احوالی دارد و نه امکان کنترل... ادامه در صفحه ۹

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

لبخند فرخ...

دوری از ایران فکر می‌کنند که نسل جوان ایران از ابرقو آمده و نسبت به تاریخ ایران بکلی بیگانه است. این است که از گفتن دروغ ابا ندارد.

البته گزینش واژه "زیاده روی"، انتخاب موزیانه و غیر صمیمانه است. حتی آنطور که سعی می‌شود به شنونده و یا خواننده القاء شود جنبه انتقاد از خود نیز ندارد. مثلاً اگر ساواک کسی را صد ضربه شلاق می‌زده تا مُفرّ آید زیاده روی می‌کرده است. باید تنها به پنجاه عدد ضربه کفایت می‌کرده است تا "زیاده‌روی" نکرده باشد.

اگر کتابی را به صرف اینکه نویسنده اش روسی است توقیف می‌کرده، "زیاده روی" بوده است. اگر... وقتی کسی این گفتار را می‌خواند حقیقتاً آنها را توهین به مردم ایران تلقی می‌کند.

آیا خانم فرح نمی‌دانند که مردم ایران حداقل دارای آن بلوغ و شعور سیاسی هستند تا با این نمایشات تکراری و زنگار گرفته فریب چنین گفتاری بی‌محتوایی را نخورند؟

تئوری "زیاده روی" که ایشان بکار می‌برند زیاده گوئی برای پوشش جنایات ساواک و کتمان ماهیت وجود نظامی مستبد است که بر شالوده دستگاه مخوفی بنام ساواک می‌توانست استوار باشد. سخن بر سر تعزیر شاهی، تعداد ضربات شلاق و یا کمیت اعمال شکنجه نیست، سخن بر سر بی‌سوادی مامورین ساواک نیست که کتابهای چخوف و لُرمانف را نیز توقیف کرده بودند، سخن بر سر نظامی است که استبداد پادشاهی به وجود آورده بود و بود و نبودش بر این مبنا، بر مبنای زندان و شکنجه و اعدام و سانسوج و خفقان استوار بود.

اگر واقعاً به این دروغ "علیاحضرت" باور کنیم که وی از "زیاده رویهای" مامورین خود سر ساواک بی‌خبر بود و نمی‌دانست در مملکتش قتل‌های زنجیره‌ای در شرف وقوع است، پس باید این پرسش را طرح کرد که این شاه بی‌عرضه که نمی‌داند در مملکتش چه می‌گذرد بچه درد ایران و پادشاهی بر آن می‌خورد.

ولی خانم "علیاحضرت"! شما که هنوز در قید حیات هستید و با پول دزدیده از ثروت مردم ایران خوش می‌گذرانید و برای تبلیغات احمقانه و چهره سازی از خویش از این ثروت باد آورده بذل و بخشش فراوان در لندن و پاریس می‌کنید، آیا شما نیز از این "زیاده‌رویها" مطلع نبودید؟ حاشا کردن مشکل شما را چند برابر می‌کند!

اگر مطلع بودید به چه دلیل آنها را به سمع مبارک علیحضرت نرساندید؟ و اگر به سمع مبارک رساندید به چه دلیل ایشان از وقت عیاشی‌های مشترکش با خواجه دربار آقای علم در بذل و بخشش ثروت مردم ایران در پای فاحشه‌های دو لوکس اروپائی نکاست تا

بکار نقض حقوق بشر در ایران رسیدگی کند و جلوی "زیاده‌رویهایی" ساواک را بگیرد؟.

چگونه ممکن است که دم و دستگاه ساواک بدون جلب رضایت مستبد بزرگ جرات انجام چنین کارهایی را داشت. امروز حداقل روشن است که شخص مستبد بزرگ حتی به کارهایی که به وی نیز مستقیماً مربوط نمی‌شد و کارهای جزئی و فرعی به حساب می‌آمد اراده فردی خود را تحمیل می‌کرد. آنوقت شما نیز نظیر آقای خاتمی مدعی هستید که عناصر خود سر واواک (بخوانید ساواک-توفان) راه خود را می‌رفتند. و شما راه خودتان را. کار یکی به دیگری مربوط نبوده است.

فرض کنیم مردم ایران استدلالات ریاکارانه شما را پذیرفتند و در صمیمیت شما کوچکترین تردیدی نکردند، آیا آنوقت بهتر نیست که نام این ساواکیهای خود سر را برای آگاهی مردم ایران بیان کنید. جمهوری اسلامی حداقل نام سعید امامی و فلاحیان و کاظمی و... بر ملا کرد. آیا شما از جمهوری اسلامی نیز پست‌ترید؟ آدرس آنها را در اختیار پلیس بین‌الملل و سازمانهای حقوق بشر بگذارید و آنها را که ساکن آمریکا هستند به مراجع قضائی تعقیب جنایتکاران خارجی در آمریکا معرفی کنید. شما نیز حتماً می‌دانید که در آمریکا قانونی موجود است که به موجب آن می‌توان شکنجه‌گران را تحت تعقیب قرار داد. چرا شما به این قانون متوسل نمی‌شوید و این "ثابتنی"ها و نظایر آنها را که این همه در اثر "زیاده‌رویهایی" خود به خاندان "جلیل" سلطنت لطمه زده‌اند به پیشگاه عدالت آمریکائی معرفی نمی‌کنید؟ راستی چند نفر از این خودسرها از مشاورین نزدیک شما هستند؟

دکتر کورش لاشائی عنصر ماجراجو، خرده بورژوا و کاربريست و انقلابی کاذب که در خدمت ساواک در آمد و با سرایت بیماری علاج ناپذیر "اپورتونیسیم تاریخی" حزب خرده بورژوائی توده" به سوپر ارتجاعی بدل شد در توبه نامه توجیهی خویش نام دو تن از این شکنجه‌گران را که ساکن آمریکا هستند منتشر کرده است.

این ضد انقلابی خود فروخته در مصاحبه خویش در باره دو تن از شکنجه‌گران ساواک که گویا خودسرانه عمل می‌کردند می‌گوید: "شنیده‌ام عضدی در لوس آنجلس پارچه فروشی و حسین زاده در واشنگتن فرش فروشی دارد".

با این اطلاعات که اکنون در دست آخرین ملکه ایران قرار گرفته است می‌تواند بر علیه پرویز ثابتی "مقام امنیتی" معروف و همدستانش اعلام جرم کند. این اعلام جرم و تلاش برای محکومیت آنها می‌تواند نشانه‌ای باشد که حداقل آخرین ملکه ایران به ادعاهای خویش ایمان دارد و گرنه وی به ریاکاری مشغول است و همانگونه که یک بار سازمان

مارکسیستی - لنینیستی توفان اعلام کرد "لبخند فرح برق شمشیر محمد رضا شاه" است.

حال ما نظر خوانندگان را به بخشی از دفاعیه شکرالله پاک نژاد در دادگاه سرپوشیده نظامی جلب می‌کنیم تا خود نسبت به این همه ریاکاری قضاوت کنند: "پس از دستگیری در تاریخ ۱۸ دیماه ۱۳۴۸ فوراً مرا بسازمان امنیت خرمشهر بردند در آنجا سه نفر بازجو بضرر مشت و لگد مرا لخت کرده و باصطلاح بازدید بدنی کردند، از ساعت هشت بعد از ظهر تا یک بعد از نیمه شب بازجویی توأم با مشت و لگد ادامه یافت ... فردای آروز مرا به زندان شهربانی آبادان منتقل کرده و در یکی از مستراحهای آن زندان محبوس کردند. یک هفته در این مستراح تنها با یک پتوی سربازی، بدون لباس و روزانه تنها با یک وعده غذا گذراندم. روز هشتم با دستهای بسته در یک لندرور سازمان امنیت تهران، زندان اوین منتقل شدم. در بدو ورود بزندان اولین بازجویی همراه با شکنجه شروع شد. بدین ترتیب که دو نفر بنامهای رضا عطاپور مشهور به دکتر حسین زاده و دیگری بیگلری مشهور به مهندس یوسفی با چک و مشت و لگد بجان من افتاده و قریب یکساعت متوالی مرا زدند. بعد مرا پشت میز نشانده و از من خواستند بنویسم که کمونیست هستم و بکار جاسوسی اشتغال داشته‌ام و چون امتناع کردم و بدستور رضا عطاپور دو نفر درجه‌دار آمده و مرا روی زمین خوابانند و با شلاق سیمی سیاه رنگی بجان من افتادند و باتفاق بیگلری بیش از سه ساعت متوالی با زدن شلاق و مشت و لگد مرا میزدند و بترتیب نوبت عوض کرده و رفع خستگی مینمودند. در جریان زدن شلاق من دوبار بیهوش شدم، تمام بدنم کیود شده بود و خون از پشت من راه افتاده بود. بازجویی روز اول بهمین بهمین جا خاتمه یافت و روز دوم عیناً تکرار گردید. باضافه اینکه چند بار بمن دستبند چاقی زده و مرا روی چهارپایه قرار داده و وادار کردند یک پایم را در هوا نگه دارم و هر چند دقیقه یکبار با لگد چهارپایه را از زیر پای من پرت کرده و مرا روی زمین میانداختند. روز سوم در اثر کشیده های محکمی که عطاپور بگوش چپ من مینواخت خون از گوش من راه افتاد که منجر به پاره شدن پرده گوش چپ من شده است. گوش چپ من بکلی قوه شنوایی خود را از دست داده است، می‌توانید معاینه کنید. همان روز سوم ساعت تقریباً ۱۰ بعد از ظهر مرا با چشم بسته از سلول انفرادی زندان وحشتناک اوین بیرون کشیده و بداخل باغ زندان بردند. در حالی که چشمهایم همچنان بسته بود، مرا بجلو میرانند، صدای عطارپور و بیگلری را شنیدم که پیچ پیچ میکردند و گاهی میشنیدم که درباره من حرف می‌زنند. قارقار کلاغها و سرمای دیماه درد زخم شلاقها و گوش چپ و صدای منحوس عطاپور و بیگلری جلا دادن ساواک که ادامه در صفحه ۱۰

دین افیون توده‌هاست

Workers of all countries unite!

TOUFAN

توفان

Central Organ of the
Party of Labour of Iran

Nr. 48 - March 2004

رهبران کرد عراق تجزیه طلبند

مارکسیستها-لنینیستها همواره گفته اند که طرح مسئله ملی در دوران امپریالیسم با طرح همین مسئله در دوران رقابت آزاد سرمایه داری و تلاش برای تاسیس دول ملی بکلی فرق کرده است. رفیق استالین مرد بزرگی که بخاطر خدمت به سوسیالیسم و مبارزه در راه تحقق خواسته های طبقه کارگر دشمنان بیرحم برای خود آفرید و کینه بورژوازی و روشنفکران خرده بورژوا و چه بسا بی سواد را بجان خرید در این مورد می نویسد: "طرح مسئله ملی طی بیست سال اخیر در معرض یک سلسله تغییرات مهم قرار گرفت. مسئله ملی در دوره بین الملل دوم و مسئله ملی در دوره لنینیسم ابتدا با هم یکی نیست. این دو، نه فقط از حیث حجم و کمیت بلکه از نظر جنبه داخلی خویش نیز با یکدیگر عمیقاً متضادند" (راجع به اصول لنینیسم، اثر استالین-نشریه توفان).

وی اضافه می کند که: "در سابق مسئله ملی را به طریق رفرمیستی، مانند مسئله مستقلی که رابطه ای با مسئله عمومی حکمرانی سرمایه، سرنگونی امپریالیسم و موضوع انقلاب پرولتاریا نداشته باشد می نگریستند" و طبیعتاً این وضعیت در شرایطی که شعار "حق تعیین سرنوشت" در دوره استعمار نوین به وسیله ای برای تجزیه ملل، تفرقه آنها، و بر داشتن مرزهای جغرافیائی-سیاسی آنها در مقابل هجوم افسارگسیخته سرمایه جهانی و سازمان ادامه در صفحه ۱۰

لبخند فرح برق شمشیر محمد رضا شاه

جلادی که نوکر بیگانه بود و مردم به حق وی را از کشور عزیز ایران برای همیشه بیرون کردند ترسیم کند. یکی از استدلالهای این خاندان و پیروانشان در این است که در زمان شاه ساواک به "زیاده رویهای" دست می زده که همه آنها بدون اطلاع شاه بوده است و گویا روح کسی از آن جنایات خبر نداشته است. آیا می شود به این دروغ بزرگ بعلت بزرگی آن باور کرد؟ همین دروغ را خانم فرح دیبا در ۱۴ سال پیش بطور دیگری طرح می کرد.

خانم فرح دیبا در مصاحبه خود در سال ۱۳۶۸ با فردریک میتران که در مورد ساواک از وی پرسش نمود چنین پاسخ داد: "بله، در این مورد هم مثل موارد دیگر بقدری مبالغه شده، و آقادر داستان های باور نکردنی گفته اند که حد ندارد. در ساواک،... ممکن است کسانی هم باشند که از حدود وظایف خود تخطی کرده و زیاده روی هایی هم کرده باشند. اما همسر من، همیشه می خواست جلوی این زیاده رویها را اگر وجود داشت، بگیرد."

شاه "... نه تنها نمایندگان سازمان عفو بین الملل، بلکه نمایندگان صلیب سرخ بین الملل را به حضور پذیرفته بود."

شکرالله پاکنژاد این فرزند بزرگ خلق ایران و از رهبران گروه فلسطین یکی از بزرگترین دفاعیات سیاسی تاریخ ایران را در مقابل دادگاه نظامی سرپوشیده در دوران اسارت خویش ارائه داد. شاید بدرستی بتوان گفت که پس از مدافعات دکتر تقی ارانی این قهرمان ملی ایران، مدافعاتی به این قدرت صورت نگرفته است. داستان شکنجه هایی که به وی و دوستانش کردند بعلت حضور ناظران بین المللی در دادگاه در تمام جهان بازتاب یافت. خود شاه از زور عصبانیت به یک مهم سیاسی در بند ساواک حمله کرد و گفت که نژاد پاک نژاد، پاک نیست زیرا شاهپرست نیست. آیا شاه مستبد و گماشته امپریالیسم نمی دانست که یاران جزئی را با اشاره ابروی شخص بت اعظم به روش نازیها "در حال فرار" به قتل رسانده اند؟

آیا امکان داشت زندانیان سیاسی را تیرباران کنند و تائیدنامه ای از شاه نگرفته باشند؟ خانم فرح بعلت دوری از ایران فکر می کنند... ادامه در صفحه ۱۱

مدیر برنامه فرانس ۲ در فرانسه در اواخر سال ۱۳۸۲ با آخرین ملکه رژیم سرنگون شده پهلوی مصاحبه ای ترتیب داد تا دل سلطنت طلبان را بدست آورد، به آمریکا دهن کجی کند و انگشت تهدید را به سمت رژیم جمهوری اسلامی نشانه رود. امپریالیسم کهنه کار فرانسه می داند که هر از چند گاه باید به تاریخ دایناسورها پرداخت تا از خاطرها نروند. وی با یک تیر چند هدف را نشانه رفت.

مدیر برنامه از خانم فرح دیبا در مورد فعالیت های ساواک پرسید و اشاره کرد که ایشان در خاطرات خویش از زیاده رویهای ساواک که مالا به رژیم پادشاهی لطمه زد صحبت کرده اند. و آنوقت رشته کلام را به دست ایشان داد تا کاسه کوزه ها را بر سر ساواک "بیچاره" بشکند و شاه را از همه تبهکاریهایش پاکیزه گرداند. بتدریج دل آدم عادی برای ساواکیها جنایتکار می سوزد که مرغ مجلس عزا و عروسی هر دو با هم شده اند!

ایشان به توضیح و تفسیر پرداخته و فرمودند: "بیاد داشته باشید که سه تن از نخست وزیران ایران به دست تروریستهای مذهبی ترور شدند. در چنین شرایطی وظیفه ساواک مبارزه با مخالفان بود. همانطور که در کتاب خاطرات خودم نوشتم، ساواک در مبارزه با مخالفان رژیم افراط می کرد."

ایشان پس از این اعتراف توجیهی و آیکی حرفش را پس می گیرد و اضافه می کند: "اما باید مسایل و مشکلات ایران آن زمان را در مجموعه شرایط جغرافیائی-سیاسی آن دوره از تاریخ ایران ارزیابی کرد."

طبیعتاً این گفتار بوی خون می دهد و همان گفتار جنایتکاران بزرگ تاریخ نظیر پینوشه در شیلی و فرانکو در اسپانیا است. یاد میراث ضد کمونیست سوگند خورده آقای هوشنگ وزیری یفتید که همه جنایات جنایتکاران مدافع آمریکا و امپریالیستها و مرتجعین مذهبی و غیر مذهبی جهان را "بر متن جنگ سرد" که بیان دیگر همان "مجموعه شرایط جغرافیائی-سیاسی آن دوره از تاریخ ایران" است توجیه می کرد.

تلاش فرح و سایر بت پرستان شاهدوست و یا شاهپرستان بت دوست در این است که چهره انسانی از

صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت www.toufan.org نشانی پست الکترونیکی toufan@toufan.org

سخنی با خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه «حزب کار ایران»، حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزیی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

TOUFAN حساب بانکی
POSTBANK Hamburg
BLZ. 20110022 KONTO NR. 2573302600
GERMANY

شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۳۴۶ ۶۹/۹۶۵۸

TOUFAN
POSTFACH 103825
60108 FRANKFURT
GERMANY

پیروز باد حزب طبقه کارگر ایران